

محا کمة محا کمة گران

# عاملان گشتار

مدرس  
ارانی  
فرخی بیزدی  
سردار استعدادوم  
و ...



ناون محمد گران



# محاكمهٔ محاکمه گران

عاملان کشتار

سید حسن مدرس

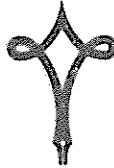
فرخی یزدی

تقی آرائی

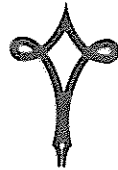
سودار اسعد بختیاری

تدوین

محمد گلبن - یوسف شریفی



نشر نقره



نشر نقره

---

محاكمه محاكمه گران

تدوین : محمد گلبن - یوسف شریفی

طرح روی جلد : احمد عالی

چاپ : کاویان

صحافی : میخک

تعداد : ۳۰۰۰ نسخه

تهران، ۱۳۶۳ - چاپ اول

حق هر گونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی نشر نقره است .

## به نام خدا

کتاب حاضر در سالهای ۵۸-۱۳۵۷ تدوین شده است که بجز مقدمات و فصل نخست و متمم آن، توسط سازمان انتشاراتی معظمی به چاپ رسید. از آن زمان تا به کنون به دلیل اختلاف سلیقه‌هایی مابین ناشر و مؤلفان، کتاب فروگذارده ماند و مطالب آن که در زمان خود می‌توانست مجموعه‌ی منحصر به فرد باشد، به دست طالبان نرسید.

از آنجا که این بخش از وقایع تاریخ ما با همه جستجوها، هنوز بسیار نامکشوف دارد، به پیگیری مؤلفان، مسؤلان جدید آن سازمان انتشاراتی همتی کردند به رفع اختلاف و حقوق آن واگذار شد تا بتوانیم به انتشار این کتاب اقدام کنیم. گویا این مجموعه در آن سالها به شتابی فراهم آمده، و ناگزیر آن سالهای پرشور و شتاب، برخی ناوبراستگیها بر کتاب مانده است. و ما که از جهت ارزشهای موضوعی کتاب به انتشار آن اقدام کرده‌ایم، کاری از پیش برداخته را به آن نهج که رسم الخط و شیوه این سازمان است نمی‌توانستیم بازپرداخت و پیراسته. به ناگزیر، همچنان که اصل بوده تقدیم خوانندگان فرهیخته می‌شود. تنها کوشش شده تا با افزودن متممی مرحله نخست این مساجراهم باز گفته شود، و با افزودن فهرست راهنما و غلطنامه، سامانی درست‌تر بر کتاب فراهم شود. امید است کوشایی مؤلفان نزد خوانندگان مأجور باشد، که در این روزگار هر قلم‌زدنی، به جان‌زدنی است.

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)

## فهرست مطالب

۲	یادداشت ناشر
۸	پیشگفتار
۱۳	بخش اول = جعفرقلی خان بختیاری (سردار اسعد دوم)
۱۵	جعفرقلی خان بختیاری (سردار اسعد دوم)
۲۸	در دیوان عالی جنایی
۱۵۵	بخش دوم = فرخی یزدی
۱۵۷	محمد فرخی یزدی (۱۳۱۸-۱۲۶۷)
۱۸۳	چگونگی قتل مرحوم محمد فرخی و دلایل اتهام
۱۹۷	بخش سوم = دکتر تقی ارانی
۱۹۹	احوال و آثار ارانی همراه با خاطرات جمالزاده از ارانی
۲۰۹	دکتر ارانی، حقیقت او و سوگندها
	متن ادعاینامه دادستان علیه دکتر احمدی، نیرومند، مختاری
۲۱۴	راجع به قتل دکتر ارانی (در دیوان عالی جنایی)
۲۱۶	چگونگی قتل دکتر ارانی و دلایل اتهام
	بخش چهارم = دفاع از راسخ، اظهارات مرتضی کشوری
۲۳۷	وکیل مدافع راسخ
۳۲۹	بخش پنجم = دفاع خلمتبری وکیل ورثه سردار اسعد در دیوان عالی کشور
	بخش ششم = رأی دیوان عالی جنایی در باره متهمان قتل فرخی یزدی،
۴۰۵	سردار اسعد بختیاری و دکتر تقی ارانی
۴۰۹	بخش هفتم = مصاحبه با دکتر جلال عبده، دادستان دیوان کیفر
۴۱۷	فهرست راهنما

## فهرست تصاویر

شماره صفحه

تصاویر

- ۱ . جعفرقلی خان بختیاری (سردار اسعد دوم) ۱۳
- ۲ . جعفرقلی خان بختیاری (سردار اسعد دوم) ۳۳
- ۳ . پیرم خان و سردار اسعد ۶۹
- ۴ . سردار اسعد با لباس رزم ۱۰۵
- ۵ . فرخی یزدی ۱۵۵
- ۶ . علی دشتی ، سلیمان میرزا اسکندری ، فرخی یزدی ، نصیرالله فلسفی  
[به احتمال] (به ترتیب از راست به چپ) ۱۶۱
- ۷ . رکن الدین مختاری ۱۶۷
- ۸ . کاریکاتور رؤسای شهربانی و زندان (روزنامه امید، سال ۱۳، شماره ۳۸۳) ۱۷۳
- ۹ . کاریکاتور رؤسای شهربانی و زندان (روزنامه امید، سال ۱۳، شماره ۴۰۰) ۱۷۹
- ۱۰ . رؤسای شهربانی و زندان در زندان (روزنامه امید، سال ۱۳، شماره ۴۰۰) ۱۸۵
- ۱۱ . حسین نیرومند . ۱۸۹
- ۱۲ . پزشک احمد احمدی ۱۹۳
- ۱۳ . دکتر تقی ارانی (هنگام تحصیل در آلمان) ۱۹۷
- ۱۴ . دکتر تقی ارانی ۲۰۷
- ۱۵ . دکتر تقی ارانی ۲۱۷
- ۱۶ . کاریکاتور قاتلان و مقتولان (روزنامه امید، سال ۱۲، شماره ۳۷۲) ۲۲۵
- ۱۷ . قاتلان بر چوبه دار (روزنامه امید، سال ۱۳، شماره ۳۹۷) ۲۳۵
- ۱۸ . سید حسن مدرس و قاتلان او (روزنامه امید، سال ۱۳، شماره ۴۰۱) ۲۵۵
- ۱۹ . تصویر مدرس (تصویر قاتلان و مقتولان) (روزنامه امید، سال ۱۲، شماره ۳۷۳) ۲۸۱
- ۲۰ . کاریکاتوری از مختاری در جهنم (روزنامه امید، سال ۱۲، شماره ۳۷۳) ۳۰۷
- ۲۱ . رؤسای دیوان عالی جنایی (سمت راست ، بالا) ۳۷۱
- ۲۲ . تصویر وکلای مدافع (سمت راست ، پایین) ۳۷۱
- ۲۳ . متهمان (سمت چپ - از چپ به راست: احمدی، نیرومندراسخ، و مختاری) ۳۷۱

## پیشگفتار

نشر اسناد تاریخی هر کشور وظیفه ملی و مذهبی کسانی است که به سرنوشت گذشته و آینده کشور خود دلبستگی دارند، زیرا برای شناخت تاریخ هر کشور نیاز به اسناد موثقی است که از سرگذشت هر ملتی به جای می ماند. تا اسناد هر دوره‌ی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل دقیق قرار نگیرد، نمی توان به سیر حوادث جامعه‌ی وقوف کامل یافت.

آنچه در این کتاب از نظر می گذرد، تدوین اسناد محاکمه‌ی است که به منظور محاکمه دست اندرکاران قتل بسیاری از رجسالت و آزادی خواهان دوره بیست ساله تشکیل شد، و این خود برگی چند از تاریخ بیست ساله سلطنت رضا خان و اوایل سلطنت فرزند اوست که از نظر شناخت گوشه‌ی از تاریخ ایران آن روزگار در خور توجه است. با اینکه اینک قریب به پنجاه سال از انتشار پراکنده این اسناد می گذرد، هنوز به طور کلی در زمینه شناخت این واقعه، برخوردار جدی نشده است. تدوین و انتشار این کتاب وظیفه گذشتگان ما بود که به زمان حدوث این اسناد نزدیکتر می بوده اند، چرا که بسیاری از گذشتگان ما که خود در زمینه‌های تاریخی ایران قلم زنی می کرده اند، قدر مسلم به افسردگی دسترسی داشتند که در جریان موضوع این کتاب دخیل بوده اند، و هم به اسنادی که دور نیست در اثر گذشت پنجاه سال بسیاری از آنها از میان رفته باشد و امروز اثری از آنها در



دست نباشد. این نکته روشن است که اگر ما امروز دست به تدوین و نشر این اسناد نمی‌زدیم، مسلم آیندگان به این مهم می‌پرداختند و دور نبود که برخی از اطلاعاتی را که ما در این زمینه به دست آورده‌ایم، آیندگان از دستیابی به آنها محروم بمانند، همانگونه که ما امروز از تدوین بسیاری از مطالب که در این زمینه به قلم آمده، اطلاعی نداریم و کسانی را که خود مستقیم در بوجود آمدن این اطلاعات تاریخی نقشی داشته‌اند نمی‌شناسیم، با وجود اینکه هنوز افرادی هستند که در این زمینه اطلاعات جامعی دارند، اما همه آنها بنا به جهاتی نه حوصله پذیرش کسی را دارند و نه خود حاضرند که دست به تدوین و انتشار این گونه اسناد بزنند.

چند سال پیش که تدوین کنندگان این کتاب دست به تدوین این اسناد تاریخی زدند، برای ما روشن نبود که پس از دوره بیست ساله، چه کسی به این فکر افتاد که دست به محاکمه کسانی بزند که عامل جنایاتی بوده‌اند که این کتاب نمونه کوچکی از جنایات آنهاست تا اینکه اخیراً دو تن از دوستان اطلاع دادند که یکی از شخصیت‌های اصلی این محاکمه را باز شناخته‌اند که در واقع شروع کننده و مجری این محاکمه‌ها بوده‌اند. طبق قرار به دیدار جناب آقای دکتر جلال عبده رفتیم و ایشان با بزرگواری و صمیمیت تمام آنچه را که از جریان محاکمه‌ها گران یعنی مختاری، یزشک احمدی، و غیره در حافظه نیرومند خود داشتند در اختیار ما گذاشتند، که متن مصاحبه در باب این موضوع، در ضمیمه کتاب آمده است، و روشنگر برخی نکات است که در کتاب نیست، آقای عبده در زمان این سلسله محاکمه‌ها دادستان دیوان کیفر بوده‌اند و آنچه را که اظهار داشتند، در باره اقدام به دستگیری و محاکمه کسانی است که در دیوان کیفر به جنایات آنها رسیدگی کرده‌اند، در واقع اقدام به دستگیری و محاکمه این افراد از جانب دیوان کیفر و به دستور و اعدانامه ایشان بوده است. و پس از این مرحله از محاکمه، پرونده‌های جنایی افراد متهم به جنایت را به دیوان عالی جنایی احاله کردند. چون دیوان

کیفر حکم اعدام نمی‌توانست صادر کند .

آنچه در متن این کتاب آمده ، شرح محاکمه افرادی است که پرونده آنها از دیوان کیفر به دیوان عالی جنایی فرستاده شده که عبارتند از :

۱. رکن‌الدین مختاری ، رئیس شهربانی .
۲. حسین نیرومند ، رئیس زندان .
۳. سرهنگ سید مصطفی راسخ ، قائم‌مقام رئیس زندان .
۴. احمد احمدی ، پزشک زندان .
۵. برخی از عاملان دیگر .

متن این کتاب در باره جریان محاکماتی است که در دیوان عالی جنایی انجام شده، و به جنایات عده مذکور رسیدگی شده است. ادعاینامه‌بی که دادستان دیوان عالی جنایی ارائه داده، در باره قتل سردار اسعد بختیاری ، فرخی یزدی ، و تقی ارانی است.

هنگامی که قرار شد محاکمه رؤسای زندانها و شهربانی در دیوان عالی جنایی تشکیل شود هر يك از طرفین برای خود و کیلی تعیین کردند، از جمله:

۱. ارسلان خلعتبری عهده‌دار وکالت و رثه مرحوم سردار اسعد بختیاری بود.
۲. مرتضی کشوری دفاع از راسخ را به عهده گرفت .

۳. عجیب آنکه شخصی چون سید احمد کسروی عهده‌دار دفاع از پزشک احمدی شد که می‌دانیم در این دادگاه خطابه‌بی ایسراد کرده ولی متن آن بدست نیامد . از یکی از وکلای دادگستری شنیده شده که کسروی هنگام دفاع از موکل خود پیوسته به او اشاره می‌کرده و اظهار میداشته است «این پلیدک» چنین و چنان بوده است یا نبوده است. به هر حال پیش از هر مطلبی نخست برای خواننده این سؤال پیش می‌آید که چه رابطه‌یی میان ارانی ، فرخی و سردار اسعد بختیاری وجود دارد ، که شرح احوال و جریان محاکمه قاتلان آنان ، در يك کتاب تدوین شده است ، به ناگزیر مختصر توضیحی در جواب این سؤال داده می‌شود. در

حقیقت هیچ رابطه‌یی از نظر شخصیت میان این سه تن وجود ندارد، چرا که هر يك راه جداگانه‌یی داشته‌اند، اما آنچه این سه تن را در این کتاب به هم نزدیک می‌کند، جریان محاکمه قاتلان آنان است که موضوع آن مشترک است.

از اینرو نباید خوانندگان این رابطه و هماهنگی مطلب را که در مورد سه شخصیت متفاوت است، ضعف تدوین بشمار آرند. کسانی که با شرح احوال رجال سده اخیر ایران آشنائی دارند، میدانند که ارانی، فرخی، سردار اسعد بختیاری و بسیاری دیگر از قربانیان دستگاه انسان‌کش دوران سیاه بیست ساله‌اند. پس از شهریور ۱۳۲۰ که برخی از پرده‌ها بکنار رفت، قاتلان این سه تن به پای میز محاکمه ایستادند. سرنوشت شهادت دردناک بسیاری از بزرگان علم و دین مانند مجاهد شهید سید حسن مدرس، ارانی، فرخی و سردار اسعد در زندان قصر و زندان موقت تهران به هم شباهت تام دارد، چرا که طومار عمر آنان در زندان موقت تهران بدستور جلادانی چون مختاری رئیس شهربانی، راسخ ونبرو مندرؤسای زندان و به دست احمدی جلاد حرفه‌ای زندان در لباس مقدس پزشکی در هم پیچیده است و این هر سه تن با آمپول هوای احمدی سفاک با فجیع‌ترین شکلی کشته شده‌اند. پس از شهریور ۱۳۲۰ احمدی که فراری بوده در عراق با لباس عربی شناخته و دستگیر و به ایران تحویل می‌شود و چون او را به محاکمه می‌کشند بنا به ادعای دادستان همدستهای او نیز به محاکمه کشیده می‌شوند. از طرفی چون ادعای دادستان در مورد ارانی، فرخی و سردار در یکجا ارائه گردیده از اینروست که تمام مطالب کتاب بهم ربط کلی پیدا می‌کند. آنچه مهم است همانطوریکه دادستان ادعا کرده و نیز شواهد امر نشان می‌دهد این هر سه تن بدست این درخیمان به شهادت رسیده‌اند و جریان دادگاه تاریخی آنها مطالبی است که در این کتاب آمده و تاکنون بصورت مبدون انتشار نیافته بود. گردآورندگان تدوین و انتشار این مطالب را از نظر تاریخ ایران قابل توجه و درخور استفاده تشخیص دادند و این حقایق تلخی را که در زندانهای دوران حفقان آور آن روزگار

بر فرزندان این کشور رفته «محاكمه محاکمه گران» نامیده اند. دلیل دیگر اینکه ارانی، فرخی و سردار اسعد از زندانیان سیاسی بوده و ارانی و فرخی به طور آشکار و سردار پنهانی از مخالفان رژیم. این مطالب خود دلیل روشنی بر این مدعاست که گردآورندگان در قرارداد این سه تن در کنار هم چندان راه انحراف نپیموده اند. در جریان محاکمه قاتلان ارانی، فرخی و سردار اسعد مسائلی مطرح شده که گویای واقعیت‌های بسیاری از تاریخ بیست ساله ایران است و اگر خواننده دفاع ارسلان خلعتبری از خانواده سردار اسعد را در این کتاب بدقت مطالعه کند در می‌یابد که چگونه عده‌یی از رجال به خاطر منافع شخصی آگاهانه کوشیدند همان سیاستها و همان روش‌های غلط دوره گذشته را در زمان محمدرضاشاهی دنبال کنند. بهتر آن است که برای شناخت رجال آن دوره و دوره اخیر چند قسمت از دفاع ارسلان خلعتبری را در زیر مطالعه کنیم. خلعتبری در قسمتی از این دفاعیه می‌گوید: «در زندان موضوع آمپول احمدی بقدری رواج داشت که اگر يك زندانی می‌خواست يك زندانی دیگر را نفرین کند می‌گفت: «خدا به آمپول احمدی گرفتارت کند» یا اگر يك زندانی در باره دیگری می‌خواست دعا کند، می‌گفت: «خدا به آمپول احمدی گرفتارت نکند» و اضافه می‌کند: «این شخص در قساوت قلب بی‌نظیر بوده، این همان کسی است که وقتی تیمورتاش را مسموم کرد، تیمور تاش در حال جان‌کندن بوده، ولی هنوز مختصر حیاتی داشت ... برای اینکه خبر مرگ مصنوعی زودتر به عرض برسد، نازبالش و پتورا بردهان او گذاشت و او را آهسته‌خفه کرد.»

آنچه را که می‌باید در باره شناخت ارانی، فرخی، سردار اسعد بختیاری و قاتلان آنها در این مختصر یاد آور شد به طور مفصل در متن کتاب آمده است، از اینرو از بررسی جزئیات درمی‌گذریم و خواننده را به متن کتاب ارجاع می‌دهیم.

محمد گلبن - یوسف شریقی

۱. در نظر بود که متن ادعاینامه دادستان در مورد قاتلان شهید سید حسن مدرس را هم همراه این اسناد بیاوریم. چون اسناد مربوط به مدرس و نصرت‌الدوله را کوهی کرمانی در کتاب «وقایع شهریور» چاپ کرده از آن چشم پوشیدیم.



www.iran-archive.com

# بخش اول

## سردار اسعد بختیاری



مدام آهنگران کوی تقدیر  
برای شیر می‌بافند زنجیر  
ز آه سینه سوز من در این کاخ  
دل زنجیر شد سوراخ سوراخ

(منسوب به خانابانو اسعدبختیاری؟؟)

www.iran-archive.com

جعفرقلی خان بختیاری. سردار اسعد دوم.

فرزند حاجی علی‌قلی خان بختیاری (سردار اسعد اول)

جعفرقلی خان بختیاری، سردار اسعد دوم، یکی از مجاهدان دوره مشروطه و یکی از وزراء و رجال معروف دوان رضاشاهی است. پس از مرگ حاجی علی‌قلی خان بختیاری، جعفرقلی خان که به سردار بهادر ملقب بود، به لقب پدر نام بردار شد و به سردار اسعد دوم ملقب گردید، و لقب سردار بهادری او به برادرش رسید. جعفرقلی خان یکی از سران جوان مشروطه و یکی از رجال بنام دوران رضاشاهی است. سردار از مقامهایی که دارا بوده به وضوح

روشن است که تا ایام دستگیری (آذر ۱۳۱۲) همواره مورد احترام خاص رضاخان نیز بوده است.

هنوز سبب کشته شدن سردار را درست نمی‌دانیم ولی بعید به نظر نمی‌رسد که او مانند بسیاری از رجال دیگر که دور و بر رضاخان بوده‌اند، از دایرهٔ بدگمانی به‌کنار نمانده باشد، بخصوص که سردار دارای مقامهایی بوده که پیوسته مورد بدگمانی قرار بگیرد. در تأیید نظر بالا پیداست که از تمام دلایلی که در مورد دستگیری و به‌قتل رساندن وی ارائه داده‌اند، سندی روشن در دست نیست که بتواند مجرمیت سردار را به‌طور دقیق ثابت و معلوم کند.

در این کتاب علاوه بر متن محاكمات، در ابتدای هر ادعای نام‌هایی که از طرف دادستان بر علیه یکی از مجرمان ایراد شده، شرح احوالی از یکی از مقتولان به‌قلم يك یا چندتن از رجال بنام سیاست و قلم آمده است.

چون در بارهٔ سردار شرح احوالی در این زمینه در دست نبود، بهتر دیدیم که شرح احوالی هر چند به‌اختصار از جریان دستگیری و به‌قتل رسیدن او در اول متن محاکمهٔ قاتلان او بیاوریم، باشد که از این‌راه کمکی بیشتر به‌خوانندگان در زمینهٔ شناخت سردار شده باشد. جعفر قلی‌خان بختیاری، سردار اسعد دوم، چنانکه اشاره شد در آغاز ملقب به سردار بهادر بود و از سران جوان مشروطه بود که از خود رشادتهای بسیاری نشان داد، چرا که در اغلب جنگهای مشروطه شرکت داشت و در اوایل مشروطه به‌سرکردگی نهصدتن از سواران بختیاری به‌همراه پیرم، برای رفع غائلهٔ رحیم‌خان چلبانلو به‌اردبیل رفت و در آن نواحی غائلهٔ مخالفان مشروطه را خاموش کرد.

سردار بعد از کودتای ۱۲۹۹ والی کرمان شد و در کابینهٔ سردار سپه وزیر پست و تلگراف گردید. در خرداد ۱۳۰۶ شمسی پس از روی کار آمدن کابینهٔ مخبرالسلطنه (مهدی‌قلی هدایت) به وزارت جنگ منصوب شد و در کابینهٔ محمدعلی فروغی که در شهریور ۱۳۱۲



تشکیل گردید، همین سمت را داشت»<sup>۱</sup>.

همچنین عباس اسکندری در کتاب خود «تاریخ آرو» نیش فلم را متوجه سردار کرده و روحیه او را بدانگونه که دیگران بررسی نکرده‌اند بررسی کرده و نوشته است: «با مقدمات فوق و اثبات اینکه در عمل خوزستان سردار اسعد عامل مهم رفع غائله آنجا نبود، معدنک باید قبول کرد که در تصفیه عمل بختیاری کمک بسیاری به ارباب خود کرد.

سردار اسعد خدمت به ارباب خود می‌نمود، و ضمناً تصور می‌کرد به مملکت هم خدمت می‌کند. عیب بزرگ این شخص خودپسندی بود با اینکه دوستان خود را می‌پرستید از آنها شنوائی نداشت و حرف حساب را نمی‌پذیرفت.

این شخص در سقوط نصرت‌الدوله کمک کرد، زیرا شخصاً با او میانه خوبی نداشت. ولی از گرفتاری تیمورتاش محزون شد فوراً نزد شاه رفت، داد و فغان کرد حتی جرأت نمود و به او نسبت بی‌وفائی داد. و او در جواب خیلی از علاقمندی که به تیمورتاش ابراز کرد، تمجیدش نمود و تأکید کرد مقتضیات چنین ایجاب نمود...

این مرد ساده نفهمید که این گله متوجه او هم هست، و به اصرار مأموریت از شاه گرفت که تیمورتاش را دلجوئی کند.

حبس و محاکمه تیمورتاش بمیان آمد... در این اثنا نشان درجه اول تاج به او داده شد... این‌ها همه مقدمه نقشه‌ای بود که در پائیز سال ۱۳۱۲ باید اجرا می‌شد...

بنابر معمول هر ساله، در دشت گرگان در ماههای پائیز مراسم اسب‌دوانی به عمل می‌آمد. هیئت دولت و کلای مجلس و نمایندگان خارجی مقیم ایران، و رجال حضور به هم می‌رسانیدند. روز اسب‌دوانی در حضور تمام مدعوین با کمال خوشی و خنده‌روئی مراسم به عمل آمد، و بعداً در موقع دادن جوایز شاه روبه‌حاضرین نموده گفت من

(۱) نورالله علوی، تاریخ مشروطه ایران جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری، ص ۱۹۷

میروم بقیه جایزه‌ها را اسعد به جای من تقسیم می‌نماید»<sup>۱</sup> در اینجا دنباله مطلب را بقلم بهار بخوانید، چرا که نوشته او مکمل و متمم نظر عباس اسکندری در این مورد است و ما را بطور دقیق از چگونگی دستگیری اسعد در صحرای گرگان آگاه می‌کند. ظاهراً این یادداشت را بهار برای تدوین جلد دوم «احزاب سیاسی» فراهم آورده است. متن این یادداشت بقرار زیر است:

«قبل از خاتمه روز اسب دوانی در صحرای گرگان شاه سابق به شهر گرگان مراجعت کرد و به سردار اسعد وزیر جنگ دستور داد «شما جوایز را از طرف من تقسیم نمائید» او هم پس از انجام دستور به اتفاق همراهان به شهر گرگان به حضور شاه رفته در همان شب مجلس آس بازی با حضور شاه تشکیل [می‌شود]، بازی کنندگان عبارت بودند از: سردار اسعد، قوام‌الملک، سرلشکر نندی و دکتر شیخ (احیاء‌الملک) دکتر امیر اعلم هم بدون اینکه داخل در بازی باشد ایستاده حضور داشت.

شاه مانند همیشه با حالت معمولی مخصوص بخود، با حریفان دور میز مشغول بازی و نسبت به سردار اسعد با همان گرمی و لطف برد و باخت می‌کردند. پس از چندی خطاب به دکتر امیر اعلم کرد [و گفت] برو سؤال کن تلگرافات رمز را کشف کردند یا خیر! دکتر از اطاق خارج و بعد از مراجعت جواب داد که حاضر است. شاه بدون درنگ بلند شد و از اطاق خارج شد، به اطاق جنب وارد، يك نفر افسر چند کاغذ به ایشان تسلیم پس از مطالعه کاغذها را در جیب گذاشت و به اطاق بازی وارد شد، حریفان همین‌طور سرپا ایستاده شاه اشاره کردند مجدداً مشغول بازی شوید. بدون اینکه کوچکترین آثاری از وجنات و رفتار او مشاهده شود، شروع به بازی نمودند، فقط اشب را چند دقیقه زودتر از معمول خاتمه بیازی داده و حضرات را مرخص نمودند که رفته و استراحت نمایند. صبح روز بعد که طبق معمول همراهان

بایستی به حضور بروند اطلاع دادند که شاه بطرف بابل رفته و از رفتن به بهشهر (اشرف) از توقف شب در آنجا منصرف شدند. حضرات هم یکسره بطرف شهر بابل رفته نزدیک ظهر به شهسوار وارد. سردار اسعد به اتفاق همراهان در عمارتی که مخصوص ایشان تعیین شده بود و با عمارت شاه مقداری مسافت داشت وارد شدند، که ناهار را صرف نموده و سه ساعت بعد از ظهر شرفیاب شوند.

در سر میز ناهار قوام‌الملک، سرلشکر نقدی دکتر امیر اعلم و دکتر شیخ (احیاء‌الملک) حاضر بودند، پس از صرف ناهار سردار اسعد اظهار داشت که من در اطاق دیگر کمی استراحت کرده بعد شرفیاب می‌شوم.

دکتر امیر اعلم به قصر شاه رفت در اطاقی که ناهار صرف شد، سه نفر نامبرده دیگر توقف نمودند لحظه‌ای نگذشته بود که سرهنگ سهیلی رئیس شهربانی مازندران جلو در اطاق حاضر و به آنها اخطار کرد که حق خروج از اطاق را ندارید. یک نفر آژان هم جلوی در اطاق مأمور شد. این سه نفر با حالت بهت بدون اینکه کلمه‌ای اظهار نمایند، به یک‌دیگر نگاه می‌کردند.

پس از یک ساعت سرهنگ سهیلی مجدداً جلو در اطاق حاضر و به دکتر شیخ اخطار کرد شما خارج شوید. او هم اطاعت کرده و همراه سرهنگ سهیلی به اطاق سردار اسعد وارد [شد] در این اطاق سردار با لباس بلند خواب پشت میزی نشسته و دکتر را هم دستور به نشستن روی صندلی مقابل میز داد. روی میز مقداری لوازم و اشیاء از قبیل ساعت مچی، دستمال، اسکناس و پول و طلا و مداد و کیف و غیره متعلق به سردار گذاشته شده بود. سرهنگ صورتی از این اشیاء قبلاً حاضر کرده و به دکتر شیخ اظهار داشت: این اشیاء را با این صورت تطبیق و بعد زیر آن را امضاء نمائید، او هم دستور را انجام داد، وزیر صورت را امضاء کرده و تسلیم نمود و بعد سرهنگ آنها را در دستمال خود سردار قرارداد و به دکتر گفت دیگر با شما کاری نیست به همان

اطاق بروید، در تمام این مدت کلمه‌ای بین سردار و دکتر شیخ رد و بدل نشد. دکتر وارد اطاق قبلی شد قوام و سرلشکر نعدی همانطور ساکت نشسته بودند. پس از چندی سرهنگ سهیلی اخطار کرد که شما آزاد هستید و می‌توانید خارج شوید. آنها که از اطاق خارج شدند گماشته سردار اظهار کرد، آقا را با اتومبیل سیمی و چند نفر مأمور بردند.»<sup>۱</sup>

هنگامی که سردار اسعد را از مازندران به تهران گسیل می‌دارند، ادیب السلطنه سمیعی رئیس دربار بنا به دستور رضا شاه تلگراف زیر را به اداره کل نظمیته تهران مخابره کرده است. این تلگراف در تاریخ ۱۷ آذرماه ۱۳۱۲ بصورت رمز شاه به شماره ۱۲۹۹ از مازندران، بدین مضمون به تهران مخابره می‌شود و خیلی فوری است. «ریاست اداره کل تشکیلات نظمیته حسب الامر مطاع مبارك ملوكانه ارواحنا فداه ابلاغ می‌نماید چون بواسطه کشف سندی که شرکت جعفرقلی خان اسعد را با تیمورتاش در قضیه نفت می‌رساند، و خودتان اطلاع دارید مشارالیه تحت توقیف درآمده و اشخاص مفصله ذیل را فوراً توقیف نمائید: سردار اقبال، سردار فاتح برادر سردار اسعد، امانقلی خان ممسنی، سرتیپ خان بیوراحمدی، شکرالله بیوراحمدی پسران سردار ظفر و کلیه بختیاربھائی که در قضیه شرکت داشته‌اند. اسعدرا فردا تحت الحفظ بوسیله نظمیته به مرکز می‌آورند. هر جا مقتضی است او را حبس نمائید تا ترتیب محاکمه داده شود. رئیس دفتر مخصوص، حسین».

این بود آنچه را که بهار در مورد دستگیری سردار اسعد یادداشت کرده، و نیز متن تلگرافی که بصورت رمز به تهران مخابره شده است. اما نوشته بهار و متن تلگراف، چگونگی دستگیری سردار اسعد را روشن می‌کند، و ما برای علت دستگیری سردار اسعد به بررسی بیشتری در این نوشته نیاز داریم که آن را در زیر می‌خوانید:

برخی از نویسندگان و مورخان اخیر مطالب و شرح احوالی

۱- نقل شده از یادداشتهای خطی ملك الشعراء بهار

از سردار اسعد نکر کرده‌اند و هر يك به طریقی نوشته‌اند که سردار دستگیر و به زندان فرستاده شد. در گذشت یا به قتل رسید، اما نکته مهمی که بطور دقیق بررسی نشده علت العلل دستگیری سردار است که ما در زیر به آن می‌پردازیم.

مطلب مهمی را که در مورد دستگیری سردار باید مورد دقت قرار داد، مسئله چگونگی اخلاق و روحیه سردار اسعد است و چنین بنظر میرسد که همین جنبه اخلاقی و روحیه اسعد بیشتر علت و باعث گرفتاری او شده باشد. چرا که اصولاً باید به این نکته توجه داشت که سران ایلات بخصوص سران ایلات کرد و لر هر يك در محدوده ایلاتی خود از قدرت و نفوذ فوق العاده منطقه‌ای بهره‌مند بوده‌اند، و هنوز هم کم و بیش هستند، و ظاهراً در مورد دستگیری سردار اسعد هنگامی که رضا شاه خانبا با اسعد را که او نیز یکی از خوانین بختیاری بود، بعید به نظر نمی‌رسد که وزیر جنگ قدرتمند او ممکن است روزی دست بکاری بزند و برای او باعث گرفتاری بشود. از این رو وسیله گرفتاری او را فراهم می‌کند، و او را نیز چون خانبا با اسعد به قصر قجر می‌فرستد. آقا بزرگ علوی در کتاب «۵۳ نفر»، کتابی که نشان دهنده قسمت مهمی از فجایع عصر رضاشاهی و بخصوص کارنامه زندان قصر قاجار است، اشاره‌ای به روحیه و اخلاق لرها و کردهای زندانی دارد که برای شناخت روحیه افرادی امثال سردار اسعد درخور توجه است.

« کردها و لرها و محبوسین ابد با هم توطئه می‌کردند، جاسوسان زندان يك کلاغ چهل کلاغ کرده داستانشا بگوش رؤسای زندان میرسانیدند. از پشت کریدور هفت به جمعیتی که پشت در آهنی و پنجره‌های کریدور شش ایستاده بودند، تماشای کردم، فاصله ما از آنها شاید دو تا سه متر بود، یکی از رؤسای ایل بختیاری به زبان لری با آنها صحبت می‌کرد، می‌خواست آنها را متقاعد کند که يك شب فقط اجرای حمله خود را به تعویق اندازند، رؤسای کردها و لرها که با این قیام مخالف بودند یا به کریدور ما می‌آمدند، و یا خود را در گوشه‌ای

از هشت پنهان کرده بودند.

آن رئیس ایل بختیاری مدنی با شورشیان صحبت کرده، بالاخره نتوانست آنها را قانع کند، و عصبانی شد از آنها پرسید چه می خواهید بکنید؟

— می خواهیم درها را بشکنیم و از زندان بگریزیم.<sup>۱</sup>  
 همانطوریکه اشاره شد، آقا بزرگ رئیس ایل بختیاری را معرفی نمی کند، اما مثلی است معروف که مشت نمونه خروار است، از نظرهایی که آقا بزرگ در مورد شورش کردها و لرها میدهد، میتوان محیط زندان و نحوه سخت گیری عمال سفاک زندان آن روزگار را بخوبی باز شناخت. در مورد چگونگی قتل سردار اسعد اقوال مختلف است، و در ظاهر امر از نظر روحیه ای که در مردان غیور بختیاری سراغ داریم، نظر عباس اسکندری که می نویسد: «سردار را چند تن دژخیم در میان گرفتند، و ضربه ای به طرف چپ سرش وارد کردند، و در حالت بیحالی، دکتر احمدی آمپولی را به سردار تزریق کرد» به صحت نزدیکتر است، چرا که سردار بطوریکه در متن ادعای نامه دادستان که در همین کتاب آمده، آورده است: به سبب اینکه سردار متوجه می شود غذا و آب آشامیدنی او را مسموم کرده اند. از نوشیدن آب و غذاهای مشکوک خودداری می کرده و تنها با نان و پنیری که بطور پنهانی از طرف زندانیان به او میرسیده، و نیز با تخم مرغی که در حضور او آب پز می کرده اند، نیاز غذایی خود را برمی آورده است. پس سردار مردی نبوده که بدون عکس العمل و پرخاش در مقابل جلالان اداره زندان و تأمینات ساکت بماند. عباس اسکندری در مورد زندان شهری که سردار در آن بقتل رسیده، نوشته است: «این محبس نمره یک فراموشخانه زندان قدیم سوئدیها و امروز بکلی متروک است. از سه روز قبل بنا به دستور رئیس تشکیلات آیرم این اطاق را پاکیزه نموده، بنای ماهری که از محبوسین زندان است آن را تعمیر کرده هیچ روزنه ای به خارج

ندارد. تمام منافذ آن گرفته شده، و گور موقتی روی زمین ساخته اند، اگر در آن چند ساعت بسته باشد، نبودن هوا زندانی را به آن دنیا روانه می کند.»

وزیر جنگ وقتی دید زنده بگور شده، بادهست و پا در زندان را می گوید، با اینکه از این محل صدا به خارج نمی رفت، فقط زندانیان داد و فریادهای مهیبی می شنیدند قاتلین را ترس، و شاید غضب گرفت، خواستند این جسور را که در مقابل اعدام می خواهد ناله بنماید، و دست و پا میزند، زودتر به کیمر خود برسانند.

در محبس باز شد، و دکتر زندان که طبیب مرگ نامیده می شود، با دو نفر آجودان وارد اطاق شدند.

دکتر با کمال ادب و لبخندی که شایسته شیطان یا عزرائیل است، می گوید این چند روز شما غذا نخورده اید، کسالت دارید، وضعیف شده اید، می خواهم یک اثر کسیون تقویت به شما بزنم، خیلی لازم است. بعد به آجودان ها می گوید این محل برای مزاج ایشان مضر است، باید به مریضخانه بروند، آنها می گویند: ایشان به شهر آورده شده اند که با رئیس کل ملاقات کنند، و چون تشریف نداشتند، موقتاً در این اطاق که تازه تعمیر شده، و پاکیزه است آورده ایم و بعد اضافه می کنند اصلاً ایشان آزاد می شوند و وزیر جنگ را مخاطب قرار داده التماس می کنند، ببخود طوری نکنید که برای خودتان اسباب زحمت درست کنید، آخر شما هم دشمن دارید.

دکتر هم جداگانه از همین قسم گفتگویی نماید، آنگاه اثر کسیون را از جیب بیرون آورده قدمی جلو می گذارد محبوس می گوید:

«دکتر! اگر قدمی جلوتر آمدی، مغزت را می کوبم، من کسالت ندارم، و نمی خواهم تو مرا تقویت بکنی، ای بی شرف.»

دکتر فوراً خود را به راهرو انداخته متعاقب آن شش نفر از عمالجات عزرائیل بدرون آمده، بروی او میریزند زد و خورد شدیدی در می گیرد، هر شش نفر عاجز و مغلوب می شوند، قوای زندانی یک

برصد گردیده، و نمی‌خواهد بمیرد. جدال با مرگ چند دقیقه بطول انجامید. در این موقع با چوب قانون ضربتی به مغز او از سمت چپ وارد آمد، گیج شده، می‌افتد. فوراً دست‌بند و پابند به او زدند. آنوقت طیب!... مراجعت کرده و سرنگ مرگ را در بدن زندانی وارد کرد، التماس محبوس به‌جائی نرسید. بیچاره می‌گفت... خون خودم را بتو حلال می‌کنم، اگر طوری بشود زود بمیرم. این تقاضا البته موردداشت، اگر زندانی زود بمیرد، سم فوراً کار او را بسازد دکتر وزندانان و رئیس نظمی و دیگران با چه تفرج بکنند؟!...

متجاوز از دو ساعت تشنج و ناله و فریاد طول کشید، کم‌کم تماشاچی‌های رقیق‌القلب، خسته شدند، آدم‌کشاها تفریح دیگری هم لازم داشتند، و او را خفه نمودند. چند پنجه قدرت، چند مرد شجاع زورمند، مرد مسموم دست و پا بسته را با کمال دلیری در عمارت نظمی، مرکز امنیت مملکت خفه نمودند!...

در همین موقع در راهروی محبس آیرم ناسه‌نفر از صاحب‌منصبان گفتگو کنان قدم میزد، و منتظر نتیجه‌امر بود. این سه‌نفر یکی سرهنگ زندانان و دو نفر دیگر از صاحب‌منصبان نظمی بودند...

فردای آن روز جنازه او را مأمورین نظمی به اصفهان حمل نموده، گفتند بنا بر وصیت متوفی جسد را در مقبره خانوادگی در تخت پولاد دفن می‌کنیم، دروغگو کم‌حافظه میشود، فکر نکردند کسی که روز قبل ناخوش نبوده و سکت کرده باشد، چه وقت؟ و نزد چه کسی؟ و برای چه وصیت کرد نعلش او را به اصفهان بفرستند؟!...

در روزنامه‌های آن زمان نوشته شده به‌مرص سکت در زندان فوت گردید... به‌خانواده او هم اجازه فاتحه داده نشد کسانی که در محبس سکت می‌کردند، جمع شدن خانواده‌ها و مجلس تذکره برای آنها ممنوع بود<sup>۱</sup>

به‌اختصار شرح احوال و چگونگی دستگیری، و ماجرای به‌قتل



رسانیدن سردار اسعد از نظر گذشت حال برویم بر سر مطالبی که برای سردار اسعد جنبه اتهامی دارند، و هیچ یک از آن دلایل نظری روشن و دلیلی متقن نیست.

مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) نوشته است: «توقیف سردار اسعد ۲۶ - آبان ۱۲، شاه برای اسب‌دوانی پائیز به بابل رفتند، سردار اسعد همراه است، و قوام‌الملک مصاحب او شبها تا مدتی در خدمت شاه به صحبت می‌گذرانند، هفته بعد خبر توقیف سردار اسعد و قوام رسید، در حالی که شب تا دیر وقت با شاه و مورد مهربانی بوده‌اند. بمبی در شهر ترکید، روز بروز اعتماد می‌کاهد. قوام‌الملک موفق می‌شود شرفیاب گردد و با حال گریه عرض کند که با سردار اسعد ارتباطی ندارد. چون او را مورد التفات شاه دیده‌است خود را به او بسته مرخص می‌شود. سردار اسعد را به قصر آوردند، دهم آذر، از محمدتقی خان برادر سردار که نماینده ملت بود سلب مصونیت شد. همچنین قوام‌الملک، محمدتقی خان را به قصر فرستادند. سیزده فروردین، سیزده معروف شد که اسعد فوت کرده است، کار به محاکمه نکشیده، گفته شد که محرمانه اسلحه به بختیاری وارد شده بوده است. بعدها در ملاقات از شاه شنیدم، بلی می‌خواهند محمد حسن میرزا را بیاورند، شهوت‌رانی که از این بیشتر نمیشود. بیش از این چیزی نفرمودند و معلوم بود صحبت از اسعد است»<sup>۱</sup>

حسین مکی، در تاریخ بیست‌ساله نظری دارد، در مورد سردار حدس میزند که علت اینکه سردار سید عاقبت مزد خدمت‌های سردار را داد، این بود که او نامزد کودتای ۱۲۹۹ بود، که نظر مکی چنین است: «اولین کسی که نامزد کودتا بود، طبق یادداشت‌هایی که نویسنده نزدیک از دانشمندان و محترمین معاصر بختیاری دیده است، سردار اسعد بختیاری بود، که جریان تاریخی آن بدین شرح بوده است:

از چند نفر مطلعین شنیده شد که تقریباً اواخر کابینه وثوق‌الدوله

موقعی که بختیاری‌ها به‌عنوان کمک به اردوی دولتی برای رفع غائنه و تعقیب رضای جوزدانی برخاسته بودند، با آنکه تقریباً دوسه ماه هم از واقعه قتل رضای جوزدانی گذشته بود، معه‌ذا بنام اینکه به تعقیب رضا جوزدانی خواهند رفت، دسته، دسته وارد اصفهان شده در آنجا متمرکز گشتند، تا اینکه شبی در عمارت چهل ستون اصفهان مجلس مشاوره‌ای بین تمام سران بختیاری تشکیل یافت، و موضوع فرماندهی این اردو چریک بختیاری مطرح گردید. بالاخره سردار اسعد نامزد فرماندهی اردو شد، ولی این رای به تصویب نرسید.

برای تعیین سرکردگی این اردوی چندین هزار نفری، بین آنها اختلاف نظر شد، حتی کار به نزاع و مناقشه کشید، در اثر این اختلاف صبح هر یک از سران بختیاری قسمت‌های خود را برداشته روانه خاک بختیاری گردیده، و بالنتیجه نتوانستند به ایجاد اتحاد موفق گردند، تا بر اثر این بتوانند مقدمات حمله به تهران و کودتا را فراهم سازند، «شاید این موضوع هم مقرون به‌صحت نباشد».

گویا در اثر همین نامزد بودن سردار اسعد بود که وی پس از آنکه سالها از این مقدمه گذشته و سردار اسعد نهایت درجده خود را به‌شاه نزدیک و بی‌اندازه اعتماد به‌وی پیدا کرده بود، ناگهان گرفتار دژخیمان مرگ گشته، با فجیع‌ترین وضعی در زندان قصر شربت شهادت را نوشید «تاریخ بیست‌ساله جلد اول ص ۷۷ - ۷۸».

از علت‌های دیگری که در مورد دستگیری و قتل سردار اسعد به‌آن اشاره شد، یکی هم این است که عباس اسکندری می‌نویسد: «البته میشود دوستی او را با تیمورتاش و اصراری که در استخلاص او نمود سبب کوچکی به حساب آورد، مخالفت رؤسای بختیاری را هم بادولت مرکزی، دیگران موجب این قتل دانسته‌اند، اما سوابق عمل سردار اسعد بر علیه کسان خود، این موضوع غیر قابل قبول است.

داشتن سهام نفت جنوب هم گناه بشمار آمده، ولی هیچ‌کدام دلیل قاطعی برای مدعی‌العموم محسوب نمیشود.

اینها نظرهایی بود که برخی از قلم‌بدست‌ها در مورد اتهامات سردار اسعد ذکر کرده‌اند. اما بنظر می‌آید قوی‌ترین دلیل اگر صحت داشته باشد، نظری باشد که مهدیقلی هدایت از قول رضا شاه نقل کرده که میخواستند محمد حسن میرزا را وارد کند. بهر حال سردار در زندان در اثر فشارهای پنهان و آشکار با مرگ تدریجی دست بگریبان بوده، و خود از علت مسمومیت غذای خود مطلع میشود، و چون پرده از اسرار چگونگی مسمومیت برداشته میشود، سردار را از زندان قصر به جبر به زندان موقت می‌آورند و ظاهراً در همان اطاقی که چند سالی بعد دکتر تقی‌ارانی رهبر زحمت‌کشان ایران و فرخی یزدی زبان‌گویای زحمت‌کشان را به قتل میرسانند، به قتل رسانیده‌اند. چون، چگونگی کلی این ماجرا در همین کتاب آمده است، از پرداختن به جزئیات درمی‌گذریم.

## در دیوان عالی جنائی

محاكمه پز شك احمدی، مختار، راسخ و نیرومند متهمین به قتل اسعد، فرخی، وارانہ

ساعت ۹ صبح، نصف بیشتر تالار پر از جمعیت بود، ولی هنوز مقدمات تشکیل محکمہ فرامہ نشده بود، چند نفر پیش خدمت بہ تمیز کردن بقیہ صندلی‌ها و آوردن لوازم التحریر و نصب ساعت دیواری بزرگ مشغول بودند. و این وضع خود میسرساند کہ تشکیل محکمہ نہ تنها در سر موعده معین (۸ صبح) عملی نبوده، بلکہ مدتی نیز طول خواهد کشید. نزدیک ساعت ۹ و نیم صبح تالار پر از جمعیت شد، دیگر برای مراجعین جای خالی نبود. در این موقع متهمین کہ عبارت از: مختار، راسخ، نیرومند و احمدی بودند، بہ تالار وارد، و در محل مخصوص خود جای گرفتند.

پس از آن آقایان و کلاء مدافع متهمین، بالباس رسمی در تالار حاضر

شدند.

ساعت ۹ و سه ربع، ہیئت داد گاہ وارد و حصار بہ پاس احترام

بیاخاستند، و جلسہ رسمیت یافت.

پس از خوانندہ شدن خلاصہ صورت جلسہ و اصلاح آن، آقای

رئیس داد گاہ اظهار داشتند کہ از هویت متهمین سؤال می شود.

مختار، راسخ، نیرومند و احمدی بہ ترتیب پہلوی ہم در ردیف

اول نشسته بودند. احمدی پالتو قہوہ ای رنگ بہ تن داشت، و با ریش

گندم گون و چشمهای درشت سیاهش بیشتر بہ دلالت‌های دورہ گرد بازار

شباہت داشت، تا به يك پزشك مجاز، و یا کسی که با بیمار و مریض سروکار داشته باشد.

از اول ورود به دادگاه پیوسته زیر لب چیزهایی می گفت، و شاید به ورد اذکار و او را مشغول بود. خیلی مضطرب و پریشان به نظر می رسید، ولی سه نفر دیگر متهمین آرامش خود را حفظ کرده بودند. رئیس محکمه پس از کمی تأمل اعلام داشتند که از هویت متهمین سؤال می شود.

اول از یزشك احمدی سؤال شد.

اسم شما: احمد

لقب فامیل: احمدی

سابق چه شغل داشتی: یزشك مجاز بودم.

سن: ۶۱ سال دارم.

محل تولد: مشهد

ساکن: تهران (حالا ساکن زندان)

عیال و اولاد داری: يك عیال و پنج طفل صغیر دارم.

سابقه محکومیت دارید - سابقه بدی ندارم، و هیچ کاری در عمرم

نکرده ام.

سواد دارید - سواد جزئی دارم.

مسلمان و تابع ایران هستید - بلی، مسلمان خداشناسی هستم، و

تابع ایران می باشم.

آقای سید مصطفی راسخ:

اسم - سید مصطفی

پدر - میر رفیع

لقب فامیلی - راسخ قائم مقامی

شغل - سابقاً رئیس زندان تهران

سن: ۵۹

محل تولد - تهران

ساکن - تهران بخش ۲ کوچه راسخ  
عیال داری - عیال دارم با ۷ نفر اولاد (۲ نفر دختر و ۵ پسر)  
سابقه محکومیت دارید - ندارم  
سواد - دارم، مسلمان و تابع ایران می‌باشم.

آقای نیرومند

اسم - حسین

پدر - آقا بزرگ

لقب فامیلی - نیرومند

شغل - کارمند شهربانی (رئیس سابق زندان تهران)

سن - ۴۸

محل تولد - تهران

محل سکونت - تهران خیابان اردیبهشت

عیال دارید - یک عیال و ۲ دختر و ۳ پسر دارم.

سابقه محکومیت - خیر ندارم.

سواد - دارم، مسلمان و تابع دولت ایران هستم.

آقای مختار:

اسم - رکن‌الدین

پدر - کریم

فامیل - مختار

شغل - رئیس سابق کل شهربانی، فعلا زندانی و بیکار

سن - ۵۲

محل تولد - اصفهان

محل سکونت - تهران خیابان بوعلی.

عیال دارید - یک عیال و دو اولاد دارم.

سابقه محکومیت - دارم

سواد - دارم، مسلمان و تابع دولت ایران هستم.

پس از پایان سؤال هویت متهمین، چند لحظه سکوت در دادگاه

حکمه فرما شد. سپس آقای رئیس دادگاه به متهمین و وکلای مدافع، و وکلای مدعیان خصوصی تذکر دادند که به کیفرخواست (ادعای نامۀ) دادستان دیوانعالی جنائی که بر علیه چهار نفر متهم تنظیم یافته بدقت گوش داده، و در دادن پاسخ رعایت نهایت ادب و اخلاق را بنمائید. متن ادعای نامۀ دادستان دیوانعالی جنائی.

بقرار حکایت پرونده کار مرحوم جعفرقلی سردار اسعد بختیاری فرزند مرحوم حاج علیقلی بختیاری، که یکی از مردان نامی و از خانواده‌های بزرگ و اصیل ایران بوده، و پس از تحصیلات خوددو دیدن مدرسه نظام در سن جوانی وارد خدمات دولتی و اجتماعی گردیده، و در راه آزادی و طرفداری از حکومت ملی و مشروطیت و کندن ریشه جور و استبداد و برقراری نظم در کشور ایران، مجاهدت و کوشش‌های فراوان نموده، و خدمات شایسته بسزائی به دولت و ملت ایران کرده است، و به ترتیب مشاغل مهمه از قبیل ریاست اردوهای دولتی و ریاست کل امنیه کشور و وزارت پست تلگراف و استانداری کرمان و استانداری خراسان و نمایندگی در مجلس شورای ملی، و وزارت پست و تلگراف را دارا بوده و مأموریت‌هایی نیز در برقراری نظم و قلع و قمع اشرار عرب و اسکات خوانین بختیاری و خلع سلاح آنان داشته که در هر مقام فداکاری‌های بسیار نموده و بخوبی انجام وظیفه و بذل مساعی کرده است، در اواخر عمر خود یعنی سن ۵۳ سالگی که عهده دار مقام وزیر جنگی بوده بدون مقدمه در بابل بازداشت و ضمن تلگراف رمزی که از دفتر مخصوص شاهنشاهی وقت به شماره ۱۴۹۹ مورخه ۱۱ آذرماه ۱۳۱۲ به اداره کل شهربانی رسیده زندانی شده است. اعلام و روز بعد خود آن مرحوم تحت الحفظ از بابل به مرکز اعزام شده، و تسلیم اداره شهربانی گردیده، در زندان قصر زندانی می‌شود.

کسی از علت بازداشت و حقیقت امر مطلع نگردیده، فقط روی پوشه پرونده، این عبارت نوشته شده است: «تاریخ ورود زندانی ۱۳۱۲ ر ۸ ر ۱۳۱۲ اتهام شرارت.»

تاریخ استخلاص ۱۰/۱۳/۱۳۱۳ ملاحظات - فوت گردیده است. بنا بر این مرحوم سردار اسعد در تاریخ هشتم آذرماه ۱۳۱۲ زندانی و در تاریخ ۱۰ فروردین ماه ۱۳۱۳ در زندان در گذشته است. در تاریخ ۲۸ مهرماه ۱۳۱۰ آقای سهراب اسعد فرزند آن مرحوم در اثر بدست آوردن یادداشت‌هایی به‌مارك زندان و خط پدرش در زیر آستر جعبه توالت او که پس از مرگ پدر تحویل بازماندگان وی شده، اعلام بزه و اقامه دعوی کرده است، که مرگ پدرش در زندان طبیعی و عادی نبوده، بلکه او را کشته و عده‌ای از مأمورین زندان در قتل وی مداخله داشته‌اند، که رسیدگی قضیه از طرف دادستان تهران به شعبه اول بازرسی ارجاع و پس از بازجوئی و رسیدگی‌های شایسته پرده از روی کار برکنار و طبق مندرجات پرونده و مدارك و دلائل کافیه و قرائن و امارات قویه و اقاریر صریح مندرج در کیفرخواست معلوم می‌شود. فوت مرحوم جعفرقلی سردار اسعد بطوری که در پشت پرونده زندان مسطور است ساده و طبیعی نبوده است، بلکه دو نفر متهم این پرونده در زمان شاه سابق بار دیگر در کمال بی‌اعتنائی و عدم رعایت مقررات قانون مدنی و قوانین طبیعی و برخلاف وجدان و انصاف، جسورانه بقتل سردار اسعد و یا به عبارت دیگر زندانی بی‌تقصیر خویش که نه اتهام و گناهش معلوم و نه محکوم بوده است قیام و اقدام کرده و در حین انجام وظیفه دولتی خویش به سخت‌ترین و فجیع‌ترین وجهی که شرح آن خواهد گذشت زندانی بی‌گناه خود را با سابقه اقتدار و توانائی بطوری که از نوشته‌های وی استفاده و استنباط می‌شود در اثر سختگیری و فشار مأمورین وظیفه‌ناشناس ناتوان و بیچاره بوده است، در بهار سال ۱۳۱۳ شب دهم فروردین ماه بقتل رسانیده‌اند و بدین ترتیب بهار زندگانی او و بازماندگانش را خزان کرده، قلب آزادمردان ایرانی و طرفداران قانون و عدالت و آزادی و مشروطیت را جریحه‌دار نموده و از این راه شکست دیگری به حکومت ملی و آزادی‌وارد ساخته و کمک بزرگی به استبداد و حکومت استبدادی کرده‌اند.





اینک پس از چندین سال از قتل آن سردار و پس از طلوع مجدد آفتاب آزادی و توجه دولت و ملت به قضاوت دادگستری مرتکبین این جنایت دستگیر و زندانی شده و بشرح زیر معرفی می‌شوند:

۱ - احمد احمدی فرزند محمدعلی ۶۱ ساله، پزشک سابق زندان شهربانی، مسلمان تبعه ایران اهل مشهد، ساکن تهران، بخش ۹، زندانی از ۱۳۲۱/۱۱/۲۶

۲ - سید مصطفی راسخ قائم مقامی، فرزند میر رفیع، ۵۶ ساله، پاسپار یك. بازنشسته شهربانی رئیس سابق زندان، مسلمان تبعه ایران اهل اراك، ساکن تهران بخش ۲ زندانی از ۱۳۲۰/۰۸/۲۶ هر چند هشارالیهها اقرار صریحی به ارتکاب قتل ننموده‌اند ولی علاوه بر اینکه طبق دلائل موجوده وقوع قتل مرحوم سردار اسعد در شب دهم فروردین ماه به مباشرت متهم اول ثابت می‌باشد از محتویات پرونده و مفاد یادداشت‌هایی که به خط سردار به دست آمده چنین آشکار می‌شود که از مدتی قبل یعنی از اواخر اسفند ماه ۱۳۱۲ تصمیم به قتل او گرفته شده و برای اجرای این منظور ابتدا در زندان قصر غذایش مسموم می‌شود لکن مزاج سردار اسعد سم را دفع و خود متوجه چنین تصمیمی می‌گردد که در آن روز از خوردن غذا احتراز جست و به رئیس زندان شکایت مترتب نمی‌شود، چون رئیس زندان اعتراضات و مقاومت او را از خوردن غذا و دوا از دست مأمورین زندان مخالف نقشه و منظور خویش می‌بیند، در ساعت ۶ و ۲۰ دقیقه عصر روز یکشنبه ۵ فروردین ۱۳۱۳ مرحوم اسعد را به زندان شهری تأمینات در اطاق مخصوصی که برای این [کار] تهیه کرده است می‌برند و در نیمه شب جمعه دهم فروردین ماه ۱۳۱۳ نقشه خود را عملی و بدست و مباشرت دکتر احمدی پزشک و جلاذ زندان وی را مقتول ساخته است.

#### مدارک و دلائل

۱ - نامه‌هایی که مجنی علیه در آخرین روزهای عمر خود در

زندان نوشته است بدین قرار [است]:

الف - «دوم فروردین ۱۳۱۳ امشب در حال سلامت خوابیدم صبح بیدار شدم با اسهال سخت - قی گیج - خسته - علیحسین گماشته من با چند نفر از رفقای او که از شام من خوردند قی اسهال همه را از پا افکند. نهار نخوردم امشب شام که آوردند بطری آب بقدریکصد دانه چیزهای کبود رنگ خاکی توی آب بوده معلوم بود سم ریخته اند ولی حل نشده است یاور عمادی صاحب منصب کشیک را خواستم به او نشان دادم که شما نظامی هستید من خدمات فوق تصور به ایران نموده ام و همچنین در طلوع اعلیحضرت پهلوی. چرا مخالف شرافت رفتار می کنید؟»

- بطری را برداشت و برد پیش رئیس زندان.

«ای خواننده اگر جرات مرا و توکل مرا به بینید حیرت می کنید که با چه سختی برای مرگ حاضرم.

ب - ای خواننده که بعد از این ملاحظه می کنید فکر کنید حالسم را هر قدر بتوانم غذا و آب نمی خورم آفتدرها هم از مرگ نمی ترسم ولی دلم بحال گذشته و فامیلم مخصوصاً علات خیلی می سوزد که خبر مرگ من چه اثری در آنها می نماید. اگر بدانید چه حالی دارم باقلبی پاک و شرافت پناه بخدا برده و تسلیم قضا و قدر هستیم این است نتیجه فداکاری به ملت اسعد بختیاری.

ج - «تفصیل مسموم بودن شام را به نایب عمادی و نایب سید - عباسخان به اطلاع رئیس مجلس رسانیدم. امروز هم به سرتیپ زاده، مدیر مجلس اطلاع دادم و همچنین به دکتر هاشمی، برای اینکه همه اطلاع داشته باشند تا ممکن است غذا نمی خورم، آب نمی خورم. مگر تخم مرغ حضور خودم پخته شود. ولی هر تصمیمی دارند اجراء می نمایند پناه بخدا می برم ای خدای نادیده اگر کاغذ مرا کاغذ را...»

امروز دوم فروردین امر شد غذای مرا کسی نخورد و بیرون بریزند. دقت کنید چه حالی دارم. ساعات را چه قسم می گذرانم؟ خیلی گریه آور است کسی که هر ثانیه منتظر چنین مرگ فجیعی باشد. پس از مرگ نمی دانم این کاغذ را ملاحظه می کنند یا خیر؟»

د - «امروز شنبه چهارم است. اولاً نمیدانم نوشته مرا کسی پیدا خواهد کرد و دوماً حال من خیلی بد است هر ساعت حاضر مرگ هستم پس از اینکه چند نفر از غذای من خوردند بحال مرگ رفتند. دستور دادند غذای مرا که از اطاقم بر می‌گردد دست نزده بیرون ببرند. دقت کن حال مرا ای خدای نادیده بفریاد من بیکس ناتوان برس. کاغذهایم تمام شد. دیگر نمی‌توانم بنویسم.»

۲ - اظهارات و گواهی عده زندانی از قبیل آقای عباس قبادیان، کلهر، و آقای احمد همایون فرزند حبیب‌الله و آقای علی دیوسالار مشعر بر اینکه نامبردگان در آن تاریخ زندانی بوده و شنیده‌اند غذای مسموم سردار اسعد داده شده و کسانی که از آن غذا خورده‌اند مسموم گردیده‌اند و بعداً سردار را به زندان شهر انتقال داده و او را کشته‌اند، اظهارات گواهی پایوران و پاسبانان و عده [آی] از مأمورین و متصدیان زندان که کاهلا وارد و مطلع و شاهد و ناظر اغلب از قضایا بوده‌اند از اینقرار،

اظهارات دکتر رسدبان یکم، محمد فرزند زکی، پزشک زندان مبنی بر اینکه دیده است اشخاصی از غذای سردار اسعد خورده‌اند بیمار بستری شده و یکی از آنجمله پس از ابتلا به فلج آرسینکی فوت کرده است و رسدبان وزیر هم که از آن غذا می‌خورد سخت مریض می‌شود و همچنین اظهار عقیده کرده، دکتر احمدی در زندان داوطلب آدم‌کشی بوده است صفحات ۴۸ و ۵۶.

۴ - علی اصغر وزیری، فرزند حسین، پزشک زندان، اظهار داشته از شام سردار اسعد خوردم سخت بیمار شدم و علی حسین و خلیل ملک‌زاد هم خوردند و مسموم شدند حالت استفراغ به ایشان دست داد که این خود مؤید اظهارات رسدبان یکم محمد نامبرده است. اظهارات علی حسین فرزند رضا شهرت منصوره به اینکه با علی اصغر وزیری و خلیل انفرمیه زندان و شیخ حسین افسح و خیرالله زندانی از غذای سردار

خورده و مبتلا به قی و استغراغ می شوند که بالاخره خیرالله فوت می کند و همچنین بطری آبی که برای سردار آورده بودند با مواد حل نشدنی در آن دیده شده است.

۶ - ابوالقاسم حائری پزشک یار زندان، اظهارات علیحسین را تأیید کرده، و اظهار نموده است: مدت چهار روز سردار از غذای زندان نخورده، و از وی نان و پنیر گرفته است (۸۷ - ۸۹)

۷ - گواهی و اطلاعات محمد ابراهیم بیگ سرپاسبان زندان که مراقب زندان شماره ۱ تأمینات و اطاق سردار اسعد بوده است بدین توضیح: روزیکه می خواسته اند سردار اسعد را به زندان شهر بیاورند تمام روزنه و سوراخهای اطاق او را به دستور رئیس زندان گرفته و کوچک ترین منفذی در در و دیوار و سقف زندان سردار باقی نگذاشته دستور اکید داده شده که کسی جز دکتر احمدی اگر به اطاق سردار برود که ترین مجازاتش اعدام است و صریحاً بیان می کند که در نگهداری وی دکتر احمدی چندین بار به اطاق سردار رفته است و دفعه اخیر که بعد از نصف شب بوده، دنبال دکتر احمدی به اطاق سردار می رود و به محض اینکه احمدی در<sup>۲</sup> را باز می کند سردار نگاهی به احمدی کرده، می گوید: آمدی آقا انالله و انا الیه راجعون وی می بیند که دکتر احمدی بیرحم گردی از کیف خود بیرون آورده، در آب ریخته و بوسیله اثر کسبون به دست سردار اسعد ترریق کرده، خارج می شود. (۹۶) و نیز در برگ شماره ۱۴۹ پرونده اعتراف کرده، در شب مرگ سردار اسعد سیدمصطفی راسخ رئیس زندان در زندان موقت ماند و بعد از آنکه دکتر احمدی مرتکب این جنایت شد و سردار، اول به خرخر و سسکه و سپس از نفس افتاد آنوقت گزارش تهیه و خودم گزارش را بردم و به دست سرهنگ راسخ دادم و سرهنگ آنرا در پاکتی گذاشت و قریب

(۱) خیلی جالب است. به اخطار رئیس شهربانی دوره رضا شاهی نگاه کنند مگر سخت ازین عمل و مجازاتی بدتر راز این مجازات وجود دارد؟

(۲) متن: درب

۲ ساعت بعد از نصف شب از زندان رفت و سر هنگ مرا تهدید به اعدام کرده است که جریان را به کسی نگویم.

۸ - حسین فرزند علی پاسبان زندان، معروف به حسن آقاسر هنگ. و تقی فرزند حاج علی، پاسبان زندان. یکنواخت اعتراف نموده اند، که در شب دهم فروردین ۱۳۱۳ هر دو نفر در زندان نگهداری داشته و ورود دکتر احمدی را بعد از نیمه شب به زندان تصدیق و عملیات جانی مکار را به این طریق مشاهده و بیان کرده اند که: ۲ ساعت بعد از نصف شب، دکتر احمدی به اتفاق محمد ابراهیم بیگ، نامبرده مراقب اطاق بد اطاق سردار رفته بلافاصله مراجعت می کند و دکتر احمدی ظرفی از محمد ابراهیم بیگ می خواهد، او هم یک نعلبکی از طاقچه برداشته به دکتر احمدی می دهد، و مجدداً به اتفاق با طاق سردار میرود و پس از ده یازده دقیقه مراجعت کرده، دکتر احمدی نعلبکی را به دفتر آورد، سفارش می کند، کسی به آن دست نزنند. احتیاط شود. همینکه احمدی می رود، می بیند ناله و سکسکه سردار شدت پیدا کرده، و بعد از یکی دو ساعت صدا قطع و سردار فوت می کند و اظهار نموده اند که ملاقات با سردار و غذا دادن به وی ممنوع بوده و در اطاق وی نیز قفل کلید آن هم در دفتر نگهداری بوده است که اظهارات اینان را محمد ابراهیم بیگ نامبرده در خصوص نعلبکی و رفتن همراه احمدی بد اطاق سردار را عیناً تأیید کرده است. (۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۵۳).

۱۰ - عزیز الله حقیقی، فرزند کاظم و کیل کشیک اظهار داشته: سر هنگ را سخ رئیس زندان، دستور داده بود که راجع به سردار چیری نباید در دفاتر زندان ثبت شود، و نیز اظهار نموده که سپرده بودند به سردار غذا داده نشود (۱۰۵ و ۲۰۵)

(۱) دو بت معروف و مشهوری را که به خانبا با اسد نسبت میدهند بی تناسب با حال سردار در

این مواقع نیست دو بیت به قرار زیر است:

مدام آهنگران کوی تقدیر      برای شیر می بافند زنجیر

ز آه سینه سوزن در این کاخ      دل زنجیر شد سوراخ سوراخ

(منسوب به خانبا با اسد بختیاری)؟؟

۱۱ - سر بهر عمادی مدیر زندان اظهار نموده، که قضیه مسموم بودن آب و غذای سردار را سرهنگ راسخ رئیس زندان گفته است (۱۱۵).

۱۲ - حسین نیکوکار رسدبان ۱، مأمور توقیفگاه معترف است که سرهنگ راسخ تلفون نموده، یک نفر زندانی است که غذا نمی خورد و یک نمره برای او تهیه کنند که به آنجا فرستاده شده، و آن زندانی سردار اسعد بوده است. و اظهار عقیده کرده معمول زندان این بود، چنانچه زندانی غذا نخورد، او را به بهداری می فرستادند، تا غذا به او بدهند. و اگر سه روز غذا نمی خورد، مأمورین بهداری موظف بودند اجباراً به او شیر تنقیه کنند. و در مورد سردار این رویه عمل نشده، بلکه رئیس زندان سرهنگ راسخ دستور داده بود که چون زیاد داد و فریاد می کند و غذا نمی خورد منافذ اطاق او را بگیرند. (ص ۱۱۶)

۱۳ - محمد صالحیان، کارمند زندان اعتراف نموده، سرهنگ راسخ دستور داده بود سردار را در زندان مسدود بپزند، و اسم او را در دفتر زندان ذکر نکنند. و نیز ملاقات مأمورین با سردار ممنوع بوده، و بیان عقیده کرده است که این عمل برخلاف قاعده و ترتیب معموله زندان بوده است و اضافه کرده است که به سردار غذا نمی دادند.

۱۴ - محسن سعیدسپاسبان ۳ که مأمور تفتیش و بازرسی غذای زندانی بوده است، گفته است که: به سردار غذا نمی دادند، و غذائی هم به اسم او در دفتر ثبت نشده، و اصولاً کلیه امور راجعه به او مخفی بوده است و دستور دادند غذا را مستند به سفارش عزیزالله حقیقی و محمد صالحیان نموده که این دو نفر خود از طرف رئیس زندان سرهنگ راسخ، به طوریکه ذکر شده دستور داشته اند و محمد صالحیان نگهبان روز دهم اعتراف نمود که گزارش مربوط به فوت سردار را قبل از ظهر بر حسب دستور سرهنگ راسخ رئیس زندان که به اتفاق دو نفر دیگر به زندان آمده بود نوشته و امضاء کرده است. ولی گواهی پزشکی به او ارائه شده و قرار بوده که بعداً گواهی از دکتر احمدی بگیرند و حسن پاسبان مأمور احضار دکتر احمدی، اظهار داشته است دکتر را ساعت ۵ عصر روز

جمعه دهم برای دادن گزارش به زندان آورده است. و محمد ابراهیم بیک مراقبت اطاق سردار مجدداً در صفحه ۳۴۰ اظهارات سابق خود را بطور کامل توضیح داده است و نیز اضافه کرده پس از مرگ سردار، یعنی روز بعد، نیکو کار مدیر زندان ده تومان به او داده، گفته است رئیس زندان را ملاقات کند و او هم رئیس زندان را ملاقات کرده، پالتو و کفش سردار اسعد را بر حسب دستور سرهنگ نزد او برده و سرهنگ به او گفته است: اگر مطلب را به کسی بگوئی ترا زنده نخواهند گذارد.

۱۵ - اظهارات حسین نیکو کار مدیر زندان موقت به اینکه بنا به دستور راسخ رئیس زندان پزیشک احمدی به زندان سردار اسعد رفت و آمد نموده و پزیشک احمدی در روز ششم فروردین، یک ساعت بعد از ظهر به اتفاق او به اطاق سردار اسعد رفته، و در دفتر یادداشتی زندان شماره یک این موضوع ثبت شده است.

۱۶ - اظهارات محمد یردی، سرپاسبان مأمور زندان شماره ۲، مشعر بر اینکه در عصر روز ششم نزدیک غروب مشارالیه به زندان شماره یک، اطاق سردار اسعد احضار و به اتفاق سه نفر پاسبان وارد زندان سردار اسعد شده، و مشاهده نموده است که پزیشک احمدی روی تخت سردار اسعد نشسته و محمد ابراهیم بیگ، در طرف بالای تخت ایستاده و سلطان جعفر خان روی تخت خواب سمت دیگر نشسته و پزیشک احمدی دوائی می خواسته به سردار اسعد به اصرار بخوراند و سردار اظهار داشته از موقعی که پرتقالی به او داده و خورده است وضعیت مزاجی او خراب و حاضر به خوردن دوا نیست. از دادن دوا بدسر نار اسعد مایوس [شده] در زندان را بسته مراجعت می کند، و می رساند که پرتقال را موقعی که نیکو کار و پزیشک احمدی، بعد از ظهر به اطاق سردار اسعد رفته اند، به او داده چه آنکه موقعی که سردار اسعد وارد زندان شماره یک شده، او او را بازرسی بدنی نموده اند و در زندان او هم قفل بوده است.

۱۷ - اظهارات اسماعیل و کیل پاسدارخانه، که در موقع انتقال



سردار اسعد و شب فوت او در پاسدارخانه کشیک داشته صراحت دارد که پزشک احمدی بعد از انتقال سردار اسعد به زندان شماره ۱ یک، به زندان مزبور رفت و آمد میکرده، و در شب فوت سردار هم در یکی دو ساعت بعد از نصف شب وارد زندان شده، و پس از نیم ساعت مراجعت می کند و صبح اطلاع پیدا کرده، که سردار اسعد فوت کرده است.

۱۸ - گواهی جعفر نجفی پاسبان مأمور زندان موقت مبنی بر اینکه دکتر احمدی به اتفاق حسین نیکوکار روز ششم فروردین وارد زندان سردار اسعد شده، و مجدداً پزشک احمدی با سلطان جعفرخان و محمد یزدی و سه نفر پاسبان دیگر اول غروب به زندان سردار رفت و آمد نموده است.

۱۹ - اظهارات پزشک احمدی برخلاف اظهارات محمد صالحیان و عزیزالله حقیقی و محمد ابراهیم بیگ باینکه اجازه سردار اسعد را در خود زندان معاینه کرده است و اجازه دفن داده در صورتیکه جنازه قبل از ظهر به اداره متوفیات فرستاده شده، و علیمحمد پاسبان نتوانسته پزشک احمدی را قبل از ظهر به زندان حاضر نماید، و بخوبی کذب ادعای پزشک احمدی در معاینه جسد در زندان را مدلل می نماید.

۲۰ - اقرار بر و اعترافات پزشک احمدی در خصوص کیفیت

معاینه جسد سردار اسعد در زندان و اظهار او باینکه صلاحیت معالجه مرضهای مهم را نداشته و صدور پروانه دفن هم از طرف او بواسطه روز جمعه و تعطیل بودن و نبودن پزشک در زندان بوده، و گواهی و پروانه ای که نوشته است روی اظهارات انفرمیه کشیک بوده است در صورتیکه دفتر بهداری زندان نشان میدهد در آن روز ساعت ۷ صبح الی ۱۲ ظهر دکتر جهانبخش در زندان مشغول کار بوده، و نیز با بودن اداره پزشک قانونی اصولاً احتیاجی بوجود او نبوده است و فرار دکتر احمدی بطور قاچاق و بطور مخفی به خاک عراق و تغییر اسم خود دلیل دیگری بر جنایتکاری او است.

۲۱ - اقرار صریح پاسبان راسخ به اینکه بر حسب دستور او غذاهای

زندانیان در اطاق او بازرسی می‌شده و بعداً تقسیم بین زندانیان می‌شده است.

۲۲- اظهارات و گواهی نیکوکار به اینکه پاسیار راسخ رئیس زندان به او دستور داده است که پزشک زندان به او دستور داده است که پزشک احمدی به زندان شماره یک رفت و آمد نماید و پزشک احمدی رفت و آمد می‌کرده است.

۲۳- اقرار صریح پاسیار راسخ رئیس زندان به اینکه قبل از ظهر و بعد از ظهر روز جمعه دهم فروردین روز فوت سردار اسعد در زندان مشغول انجام وظیفه بوده، لکن از جریان فوت سردار اسعد و معاینه جسد وی و حمل به اداره متوفیات مسبوق نشده است که چنین امری کاملاً غیر معقول است که وزیر جنگی در زندان فوت کند و رئیس زندان که به کلیه امور زندان وارد است و خود نیز در زندان بوده، اطلاع حاصل نکند.

۲۴- اظهارات مدیر زندان، یاورسرتیپ پور، مبنی بر اینکه فصدیه مسموم بودن غذا و آب سردار اسعد را سرهنگ راسخ رئیس زندان اطلاع داده و مشارالیه توجهی نکرده است.

۲۵- با توجه و دقت در جوهر رنگ پیش‌نویس بایگانی در پرونده زندان، صادر از ناحیه مأموران زندان، و دو برگ پرونده دفن و گزارش پزشک احمدی، به عنوان رئیس زندان، به خوبی معلوم می‌گردد که جوهر کلیه اوراق مزبور یکی بوده، و میرساند گزارش و پروانه دفن را پزشک احمدی در اطاق رئیس زندان نوشته است.

۲۶- انکار جدی پاسیار راسخ از ملاقات پزشک احمدی در روز جمعه دهم فروردین یعنی روز فوت سردار اسعد در زندان، در صورتیکه محمد صالحیان و حسین پاسبان خلاف اظهارات او را گواهی نموده، و اضافه کرده‌اند، موقعی که پزشک احمدی به زندان آمد، پاسیار راسخ مشغول کار بوده است. خود دلیل دیگری بر کذب اظهارات وی و ثبوت بزه است. بنا به مراتب مشروح بالا و انطباق مفاد نامه‌های آن مرحوم

که در زندان در لحظات روزهای آخر عمر خود با خون خویشتن یا ماده کمرنگ دیگری روی کاغذ و یادداشتهای مارکدار زندان با چوب کبریت یا دسته مسواک و امثال آن نوشته است با اظهارات مأمورین زندان و زندانیان و تأیید گفته‌ها و اعترافات آنان از طرف یکدیگر و یکنواخت بودن اظهارات متصدیان و کارمندان زندان در جلسات متعدد و تاریخ‌های مختلفه و بخصوص اظهارات صریحه و موثر محمد ابراهیم بیک که از بدو ورود مرحوم سردار اسعد به زندان موقت، شبانه‌روز به‌دستور رئیس زندان، مأموریت مراقبت و نگرهبانی اطاق سردار را داشته، از زندان خارج نشده، مگر پس از ارتکاب جنایت و انجام منظور و قصد جنایت متهمان و اینکه مرحوم سردار اسعد را از غذا محروم کرده، و در اتاقی جای داده بودند که از گورتاریکتر و تنگتر بوده است و برگزیدن دکتر احمدی که به بدکاری در شهر بانی و زندان معروفیت داشته برای عیادت و ملاقات سردار بدون اینکه طبق تصویب کلیه مأمورین زندان، سردار جزئی کسالت داشته و یادخواست طیب کرده باشد، و اینکه در دفاتر زندان موقت راجع به سردار اسعد کوچکترین چیزی نوشته نشده، و ثبت امور مربوط به وی کلاً و بعضاً در دفاتر ممنوع بوده است و ملاقات او حتی برای مأمورین زندان ممکن نبوده است و ذکر عبارات «از وقتی که پرتقال را خوردم حالم بد شده و انالله و انالیه راجعون و می‌خواهی کاری که با تیمورتاش کردی بامن بکنی» خطاب از طرف سردار اسعد به دکتر احمدی و اینکه به تصدیق کارکنان و مأمورین زندان پرتقال را دکتر احمدی به سردار داده و پس از تزریق اثریکسیون هم در شب مورد بحث با کیفیت نامبرده، سردار اسعد فوت می‌کند. طرز تهیه زندان و انتقال از زندان قصر به زندان شهری، به دستور سرهنگ راسخ، و طبق سایر دلایل و نشانی‌های مذکوره در قرار بازپرس چنین استنباط و ثابت می‌شود که نقشه قتل مرحوم جعفرقلی سردار اسعد بختیاری قبلاً از طرف رئیس زندان طرح و بدین ترتیب اجرا می‌شود، که دکتر احمدی جلاان زندان با دادن سم

با تزریق اتریکسیون سردار اسعد را مسموم کرده، کار را تمام کند. ولی چون سردار اسعد متوجه این نکته گردید و از خوردن غذا و آب استنکاف و خودداری می‌نماید و از دستورات و تعارفات و اصرار دکتر احمدی و دیگران سرپیچی و مقاومت کرده، و داد و فریاد می‌کند. قضیه را از راه دیگری حل می‌کند که او را به محل مخفی و جائی ببرند که صدای ناله‌اش به گوش احدی نرسد و از طرفی موقعیت و مکان طوری باشد که موجب ضعف قوا و سلب قدرت و نیروی دفاع از او گردد تا دکتر احمدی بتواند با فراغت بال و راحتی خیال عمل خود را انجام دهد و جهت اجرای همین منظور است که بدستور سرهنگ سید مصطفی راسخ سردار اسعد به زندان موقت اطاق مخصوص یعنی گور تاریک اول خود منتقل شده از غذا و هوا و نور آفتاب و مهتاب و چراغ محروم و ممنوع می‌گردد و بدین ترتیب نامبرده توانسته است قدرت مقاومت را از سردار اسعد سلب و اجرای عمل دکتر احمدی را که تزریق سم بقصد کشتن سردار بوده و او را کشته است، تسهیل و معاونت کرده باشد. علیهذا بزه‌های نسبت داده شده به دکتر احمدی پزشک زندان و سرهنگ راسخ رئیس زندان ثابت و مسلم است و عمل شخص اول مشمول ماده ۱۷۰ و عمل دومی که معاونت در قتل کرده است مشمول ماده ۲۸ قانون کیفری بوده طبق مواد ۱۷۰ و ۲۹ قانون با توجه به تبصره ذیل ماده ۱۲ قانون تشکیل و طرز رسیدگی دیوان جزای عمال دولت مصوب ۲ دیماه ۱۳۰۷ و ماده ۱۹۸ قانون آئین دادرسی کیفری درخواست تعیین کیفرشان می‌شود.

### بیان ادعای دادستان.

بشرح قرار بازپرس و ادعای دادستان مرکز، تفصیل قضیه مرحوم سردار اسعد این است که در اوایل فروردین ماه ۱۳۱۳ پس از قریب ۴ ماه که آن مرحوم در زندان مرکزی یعنی زندان قصر در قسمت بیمارستان آنجا بدون اینکه دارای کوچکترین مرضی یا کسالتی باشد بحال توقیف بسر برده بود و در حالی که توقیف او در آنجا فقط به لحاظ

رعایت احترام او که وزیر جنگ وقت بوده، و به منظور ارفاق با او که در محل راحت‌تر و پاکیزه‌تری زندانی شده‌باشد، بوده است. اداره شهربانی وقت، در صدد مدرک و از بین بردن او برمی‌آید و ابتداراهی، که برای این مقصود در نظر گرفته می‌شود مسموم کردن او بوسیله داخل کردن سم در غذا و آبی بوده که از خارج یعنی از منزل سردار اسعد برای او می‌آوردند و بهمین منظور سرهنگ‌راسخ که در آن موقع ریاست اداره زندان با او بوده برخلاف معمول که غذاهای محبوسین را مأمورین کشیک زندان بطور عادی بازرسی می‌کرده‌اند دستور می‌دهد که کلیه غذاهائی را که از خارج برای زندانیان می‌آوردند بعنوان جلوگیری از ارتباط محبوسین با خارج برای بازرسی شخصی خودش بدو به دفتر ایشان که در زندان قصر بوده ببرند و پس از بازرسی غذاها را به صاحبانش برسانند و البته این بازرسی يك عنوان ظاهری بوده است برای آنکه در يك محل امن و مناسبی به غذا و آب آشامیدن سردار اسعد دسترسی پیدا شده و آلوده آن سمی که می‌خواستند در آن داخل نمایند عملی شود اینکه پس از انتقال سردار اسعد از آنجا به زندان شهر این موضوع از اهمیت وجدیتی که درباره آن مبذول می‌شد افتاده و دوباره بصورت اول برگشته است.

از شب دوم فروردین برای اولین بار غذائی که برای شام سردار اسعد برند آلوده به سم بوده و بعد از اینکه قدری از آن غذا را خودش می‌خورد باقیمانده آن را حسب‌المعمول علیحسین گماشته و پرستار سردار اسعد در زندان که از زندان بیرون می‌برد و با چند نفر از مأمورین بیمارستان و زندانی‌های مقیم آنجا که عادتاً از مزاد غذای سردار اسعد استفاده می‌کردند از آن غذا می‌خورند و پس از خوردن همه آنها حالشان منقلب و به قی و اسهال مبتلا می‌شوند و خود سردار اسعد هم که صبح از خواب برمی‌خیزد خستگی فوق‌العاده و سرگبجه به قی و اسهال سخت دچار می‌شود و پس از اطلاع از احوال علیحسین و سایر کسانی که در نتیجه خوردن همان غذا حالشان بهم خورده بود متوجه

علت موضوع شده و قضیه را به بعضی از صاحبمنصبان زندان از قبیل نایب عمادی و نایب سید عباسخان غیائی و سر تیپزاده مدیر زندان قصر و دکتر بیمارستان اظهار می کنند و بوسیله آنها برای سرهنگ راسخ پیغام می دهد و آن روز را از خوردن ناهار امساک می کند تا اول شب که شام او را می آورند در بطری آب آشامیدنی خود ذرات سفید یا خاکی رنگی که بواسطه حل نشدن در آب مشکوک بوده ملاحظه می کند و برای او یقین حاصل می شود که در آبش سمی ریخته اند که قسمتی از آن هنوز حل نشده است، لذا عمادی صاحبمنصب کشیک را خواسته بطری آب را به او نشان می دهد و زبان به اعتراض و ملامت باز می کند و عمادی بطری را نزد سرهنگ راسخ رئیس اداره زندان برده مراتب را گزارش می دهد و سر تیپزاده مدیر زندان هم اطهارات و پیغام های سردار اسعد را به راسخ می رساند و ایشان در جواب می گوید سردار اسعد را خیالات گرفته و رفع خیالات از او خواهد شد. کسانی که از غذای مسموم در شب دوم فرودین خورده و مبتلا به عوارض و آثار مسمومیت بودند عبارت بودند از علی حسین گماشته سردار اسعد و سید علی اصغر وزیر و خلیل ملک تراد انفرمیدهای بیمارستان قصر و دو نفر از زندانی ها، بنام شیخ حسین افسح و خیر الله مافی که مطابق تحقیقاتی که از آنها شده، مشاهدات و ملاحظاتی که دکتر محمد خروش طبیب بیمارستان قصر از آنها نموده، و در پرونده منعکس است عموماً به اختلاف شدت ضعف گرفتار قی و اسهال و عوارض مسمومیت آرسنیکی شده و یکی از آن دو زندانی که گویا خیر الله نام بوده بستری سخت و مبتلا به فلج آرسنیکی گردیده و چند ماه بستری بوده و بالاخره به مرض ذات الریه در گذشته است. بالجمله از روز دوم فرودین که نتیجه بی احتیاطی و غفلت از جلوگیری سایر زندانیان و کارکنان بیمارستان از دست زدن به غذای مسموم و خوردن آن به کیفیتی که ذکر شد ظاهر می شود دستور می دهند که هیچ کس از غذای سردار اسعد که از پیش او برمی گردد نخورد و دست نرزد آن را بیرون ببرند و در ضمن مرحوم سردار هم که

کاملاً متوجه سوء قصد نسبت به خود و مواظب حال خود بوده و با تشویش و نگرانی و وحشت و اضطراب فوق العاده این اوقات را می گذرانده و با اطمینان به اینکه از اجراء تصمیم و نیت شومی که درباره او است دست بردار نخواهند بود و هر ساعت مرگ فجیعی را انتظار داشت و خود را به قضا و قدر تسلیم و ملجاء و پناهی به جز رحمت خداوند برای خویش نمی یافته است، حتی المقدور از خوردن غذا و آشامیدن آب خودداری می نموده و بجز تخم مرغی که در حضور خودش پخته شود و نان و پنیری که بوسیله زندانیان آنجا بدست می آورده هیچ چیز نمی خورده است تفصیلی که تا آنجا ذکر شد اگر چه از لحاظ نفس جرمی که در قتل سردار اسعد بعداً بوقوع پیوسته تاثیر مستقیم ندارد، ولی چون این مقدمه دلیل قوی و منطقی است بر وجود سوء نیت و تصمیم قبلی از بین بردن و به هلاکت رسانیدن آن مرحوم که بعداً بانقشه دیگر و بطریق دیگری اجرا شده است. تا اینکه در نتیجه تحقیقات حاصله از مطلعین و گواهی اشخاصی که باوقایع مذکوره ارتباط داشته اند جزء به جزء اش به شرحی بیان گردیده، ثابت و مدلل شده، و بموقع خود آن دلایل را هم بعرض میرسانم، ولی چون وقایع مذکور علاوه بر دلایل مثبت در اثر تحقیقات مستند به مدارك عجیب و تاریخی است به خط خود سردار اسعد که در همان دقایق وحشت و اضطراب در زندان قصر از فکر آشفته و روح متلاطم و دست مرتعش خودش بروی اوراقی که دارای مارک اداره محبسه است جاری گردیده و باید گفت که دست روزگاری یا بهتر بگوییم دست انتقام خداوندی آنها را برای چنین روزی حفظ و ذخیره کرده است، مناسب می دانم آن مدارك را که از هر حیث و کاملاً موید قسمتی از وقایعی است که تا کنون ذکر نشده هم الان بنظر هیئت حاکمه برسانم و يك به يك مندرجاتش را از روی عین اوراق بخوانم. نوشته اولی بدین عبارت است: «دوم فروردین ۱۳۱۳، دیشب در کمال سلامت خوابیدم امروز پنجشنبه صبح بیدار شدم، با اسهال سخت، قی و گیج و خسته، علیحسین گماشته من و چند نفر رفقای او که

از شام من خوردندقی و اسهال همه را از پا افکند، ناهار نخوردم امشب شام که آوردند بطری آب بقدر یکصددانه چیزهای گرد رنگ خاکی میل به سفید توی آب معلوم بود سم ریخته‌اند ولی حل نشده است، عمادی صاحب‌منصب کشیک را خواسته به او نشان دادم که شما نظامی هستید ایرانی هستید، من خدمات فوق تصور به ایران نمودم و همچنین در طلوع اعلیحضرت پهلوی. چرا مخالف شرافت رفتار می‌کنید؟ بطر را برداشت برد پیش رئیس محبس، ای خواننده اگر جرات مرا و تو کُل مرا ببینید حیرت می‌کنید». دومی از این قرار است: «تفصیل مسموم بودن شام را به نایب‌عمادی، نایب سید عباسخان به اطلاع رئیس محبس رسانیدم، امروز هم به سر تیبزاده مدیر محبس اطلاع دادم و همچنین بدکتر هاشمی برای اینکه همه اطلاع داشته باشند تا ممکن است غذا نمی‌خورم، آب نمی‌خورم مگر تخم مرغ حضور خودم پخته شود ولی هر تصمیمی دارند اجرا بنمایند پناه به خدا می‌برم، ای خواننده اگر کاغذ را...»

که در زیر همین شرح که با قلم و مر کب صحیح نوشته شده قسمت دیگری یا یک چیز کمرنگ و قلمی شبیه به نوک چوب کبریت و از این قبیل به این عبارت نوشته شده است:

«امروز دوم فروردین امر شد غذای مرا کسی نخورد بیرون می‌ریزند دقت کنید چه حالی دارم ساعات را چه قسم می‌گذرانم خیلی گریه آور است کسی که هر ساعت منتظر چنین مرگ فجیعی باشد نمی‌داند این کاغذ را ملاحظه می‌کنید یا خیر».

نوشته سوم این است.

«ای خواننده که بعد از من ملاحظه می‌کنید فکر کنید حال مرا هر قدر بتوانم غذا و آب نمی‌خورم اینقدرها از مرگ نمی‌ترسم، دلم بحال خدمات گذشته و فامیلم و مخصوصاً ملک خیلی می‌سوزد که خبر مرگ من چه اثری در آنها می‌نماید. اگر بدانید چه حالی دارم با قلبی پاک و شرافت پناه به خدا برده تسلیم قضا و قدر هستم، این است



نتیجه فداکاری به ملت».

چهارمی از این قرار است:

«امروز شب چهارم است، اولاً نمی دانم نوشته مرا کی پیدا خواهد کرد، دوماً حال من خیلی بد است پریشان هر ساعت حاضر مرگ پس از اینکه چند نفر از غذای من خوردند بحال مرگ رفته دستور دادند غذای مرا که از اتاقم برمی گردد دست نزده بیرون ببرند، دقت کن حال مرا، ای خدا بدفریاد من بی کسی ناتوان برس، کاغذهایم تمام شد دیگر نمی توانم بنویسم».

از قرار معلوم آقای کشوری و کیل مدافع سرهنگ راسخ صحت انتساب این نوشته‌ها را از شخص مرحوم سردار اسعد تردید نموده‌اند، خوشبختانه پرونده‌هایی که برای مرحوم سردار اسعد در اداره زندان تشکیل شده و اکنون روی میز دادگاه و در دسترس دادگاه هست خطوط مسلم‌الصدور از سردار اسعد که بتواند اساس تطبیق واقع شود زیاد است و با شیوه مخصوصی که خط آن مرحوم داشته و حقیقتاً غیر قابل تقلید بنظر می‌رسد مطابقت این خطوط با خطوط مسلم‌الصدور او بقدری واضح و مبین است که محتاج به اعمال نظر هیچ کارشناسی نیست و با امعان نظر مختصری از طرف خود هیئت حاکمه در آنها حتی در نظر آقای کشوری هم با کمال سهولت تطابق وحدت آنها روشن خواهد شد. و بنظر اینجانب چون یکی از ارکان ادعا که وجود قضیه و تصمیم قبلی برای از بین بردن سردار اسعد باشد مبتنی بر این مدارک است، در صورتی که تردیدی راجع به اصالت و صحت انتساب آنها موجود است چنانکه آقای راسخ هم در محضر دادگاه در این باب تردید نمودند تقاضا دارم اگر هیئت دادگاه شخصاً از عهده تشخیص موضوع بر نمی‌آیند فوراً بوسیله دعوت اهل خیره و جلب نظر کارشناس در باب اصالت آنها تحقیق و صدور قرار مقتضی فرمایند، بهر حال برگردیم، به اصل موضوع و آن این است که وقتی می‌بینید نتیجه مطالب باین ترتیب حاصل نمی‌شود و سردار اسعد از خوردن غذاهای مسموم خودداری می‌کند

و اعمال قوه و زور برای مسموم کردن یا از بین بردن او بنحود دیگری هم در محیط بیمارستان زندان قصر که محل بیماران و آمدن پزشکان و پزشکیاران و پرستاران و سایر مأمورین و صاحبمنصبان زندان است، مناسب نیست و با توجه و التفات مشارالیه بموضوع و اعتراضاتی که از طرف او بعمل آمده باقیماندن او در آنجا علاوه بر اینکه مخل بمنظور اصلی است موجب افتضاح و رسوائی هم ممکن است بشود، نقشه دیگری برای این کار طرح می شود که بطور خلاصه عبارت بوده است از انتقال دادن سردار اسعد از زندان قصر به توقیفگاه موقت در شهر و نگاهداشتن در یک زندان انفرادی و مجرد در بدترین قسمتی از بنای سابق زندان سابق شهر بانی که معروف بوده است بدمحبسی نمره یک، و قطع رابطها و با محیط خارج حتی با سلولهای مجاور و کریدور همین زندان بطوریکه نرسیدن شدیدترین صدائی از آنجا هم به زندانهای مجاور غیر ممکن بشود و محروم کردن او از غذا و نور و هوا و تضعیف بنیه و سلب هر گونه قوه و قدرت مقاومت از او و بالاخره سپردن و تسلیم او به چنگال بی رحم و پنجه پزشک احمدی دژخیم زندان. برای اجرای این نقشه در روز چهارم فروردین سرهنگ راسخ با حضور سر تیب زاده مدیر زندان قصر از آنجا بوسیله تلفون به حسین نیکو کار مدیر زندان موقت در شهر دستور می دهد که برای یک نفر زندانی که از خوردن غذا امتناع نموده و شرارت می کند در زندان نمره یک محلی تهیه کنید و قسمی آن را حاضر و آماده نمائید که سرو صدا و فریاد او به سایر زندانیان نرسد.

و حسین نیکو کار زندان انفرادی شماره ۲۸ را تعیین و موافق این دستور بنا و نجار آورده کلید روزنه ها و منافذ آن نمره را که به وسیله آنها مقدار کمی نور و هوا می توانسته است داخل آن بشود می گیرد. باین طریق که روزنه ای را که در سقف آن و پنجره ای را که در بالای دروازه آن اتاق بوده می دهد با آجر و گچ محکم مسدود می کنند و یک سوراخ چهار گوش با اندازه یک آجر کوچکی راهم که

در سطح در<sup>۱</sup> ورود آن سلول بطرف کریدور در ارتفاع قامت انسان موجود بوده و برای بازدید و سرکشی به زندانی بدون اینکه لازم باشد در<sup>۱</sup> را برای او باز و داخل اتاق شوند موجود بوده می دهد بایک تختۀ ضخیم مسدود و میخکوب و منافذش را هم بتونه می کند، و روز بعد از انجام این تعمیرات یعنی در پنجم فروردین یاور عامری که در آن وقت معاون اداره زندان بوده با حسین نیکوکار مدیر توقیفگاه شهر آن اتاق را برای اطمینان به اینکه صدا از آن بیرون نرود معاینه و امتحان می کند باین ترتیب که عامری به بالای بام محبس می رود و حسین نیکوکار از داخل نمره ۲۸ فریاد می کند «حناب معاون صدای مرا می شنوید» و پس از حصول این اطمینان بدستور سرهنگ راسخ جای زندانیان و اتاقهای مجاور نمره ۲۸ که گویا آنها هم از خوانین بختیاری بوده تغییر می دهند و آنها را به نمرات دیگری دورتر از محل این اتاق می برند و اتاقهای مجاور را خالی می گذارند و همچنین خدام زندان را که معمولاً از بین افراد زندانی تعیین و برای خدمت و نظافت زندان گماشته می شوند و اصطلاحاً آنها را نظافتچی می گویند. آنچه در محبس نمره ۲۸ از این قبیل بوده از آنجا خارج و به زندانهای دیگر فرستاده آنها را از ورود به آنجا ممانعت می کنند و نیز زندانیان آن قسمت را که معمولاً هر روزی یک ساعت برای هواخوری اجازه بیرون آمدن و گردش در حیاط را داشته اند از این گردش محروم می کند.

پس از تهیه این مقدمات در روز پنجم فروردین مقارن غروب و اول مغرب یعنی در ساعت ۶٫۵ بعد از ظهر عامری معاون اداره زندان و سر قیپزاده مدیر زندان قصر سردار اسعد را از در<sup>۱</sup> غیر معمولی بیمارستان آنجا که مخصوص بیرون بردن اجساد و متوفیات بوده از زندان قصر خارج نموده بوسیله یک اتومبیل کرایه ای که شماره اش ۱۱۴۷ و اسم راننده اش یحیی دارای تصدیق شماره ۱۰۱۶ بوده به شهر می آورند در زندان موقت او را به حسین نیکوکار مدیر آنجا تحویل می دهند و او

بلافاصله دستور می‌دهد که سردار اسعد را در زندان نمره يك در محلی که برای او تهیه شده محبوس کنند و پاسبان مأمور داخل آن زندان موسوم به حسن آقا معروف به سرهنگ که آن روز کشیک زندان نمره يك با او بود حسب‌المعمول سردار اسعد را تفتیش نموده در نمره ۲۸ که برای او تهیه گردیده بود زندانی می‌کند.

در دفتر کشیک زندان موقت که وقایع روزانه و جاریه در آن به توسط متصدی مسئول کشیک هر روزی نوشته و ثبت می‌شود با اینکه معمولاً ورود و خروج هر زندانی را ثبت می‌کنند اثری از ورود سردار اسعد در این تاریخ دیده نمی‌شود و متصدی امر می‌گوید که طبق دستور سرهنگ راسخ که گفته بود نام سردار اسعد و هیچ‌یک از امور مربوط به او نباید در دفاتر مربوطه نوشته شود عمداً نوشته نشده است لیکن پرداخت يك تومان کرایه اتومبیل حامل سردار اسعد در معیت عامری و سرتیپ زاده بدون قید اسم را کبین اتومبیل یا ذکر اسم شوهر و نمره اتومبیل و غیره تصدیق راننده در آن دفتر ثبت شده است، در دفتر زندان موقت و متصدی کشیک آنجا و قراول خانه آنجا معمولاً پایورانی کار می‌کنند که نسبت به پاسبانهای داخل زندانها سمت آمریت دارند و چون وظیفه آنها نظارت و مراقبت در حسن جریان امور داخلی قسمتهای مختلف زندان از قبیل نمره يك و نمره ۲ و قسمت عمومی و غیره است طبق مقررات، این پایوران حق و اجازه دارند هر موقع که لازم باشد و بخواهند به داخل محاسن بروند ولی از این قاعده کلی از روزی که سردار اسعد را به زندان شهر انتقال داده‌اند تا زمانی که در آنجا معدوم و جنازه اش از آنجا برده شده تخلف گردیده و به پایوران مزبور قدغن اکید شده است که هیچ‌کدام حق دخول به زندان نمره يك و حتی زندان نمره ۲ را هم ندارند که این موضوع علاوه بر اینکه در تحقیقات پرونده مورد گواهی بعضی از پایوران مزبور از قبیل عزیز الله حقیقی و محمد صالحان واقع گردیده، در دفتر ثبت وقایع کشیک روزانه توقیف‌گاه هم در تاریخ پنج‌فروردین نوشته شده است، موضوع

دیگری که بر خلاف عادت و معمول همیشگی در دو روز اخیر توقیف سردار اسعد در زندان نمرهٔ یک به دستور اولیای اداره زندان اجرا شده، این است که حمام زندان موقت سابق در انتهای قسمت نمرهٔ یک واقع بوده، و حمام مزبور یک راه دیگری هم از طرف مدخل اداره تأمینات سابق در خیابان سپه فعلی داشته که تقریباً در قسمت روبروی بانک سپه فعلی درجائی که اداره قورخانه اکنون ساختمان کرده است واقع بوده و در حمام از آن طرف همیشه بسته بوده است و هر هفته در روزهای پنجشنبه و جمعه زندانیان قسمتهای مختلف توقیفگاه را برای نظافت به آن حمام می‌فرستاده‌اند و این راه عبور کسانی که باید به حمام بروند از کردور زندان نمره یک بوده، در ایام اخیر توقیف سردار اسعد در آنجا قدغن می‌شود که کسی را به آن حمام نفرستند و این قضیه هم در دفتر ثبت وقایع کشیک روزانه به تاریخ نهم فروردین که پنجشنبه بوده و در شب همان روز یعنی شب جمعه سردار اسعد در زندان بوسیلهٔ پزشک احمدی به قتل رسیده است. به این شکل نوشته شده که: «در ساعت ۲ر۵ عصر حضرت معاون محترم محبس دستور فرموده‌اند امروز فردا را محبوس به حمام نفرستید و صاحب‌منصب کشیک نیز به‌گارد اطلاع داده‌اند که مطابق دستور مزبور رفتار شود.»

و با در نظر گرفتن اینکه در همان شب بین روز پنجشنبه نهم و جمعه دهم فروردین سردار به قتل رسیده، معلوم می‌شود که دستور مزبور از روی اطلاع بوده که برای زمان قتل سردار اسعد و بیرون بردن جنازهٔ او از راه همان حمام و دری که به طرف تأمینات داشته بعد از چند ساعت قراردادن جنازه در حمام قبلا پیش بینی شده است، بمنظور اینکه در جریان این وقایع حمام خلوت باشد.

در اولین لحظه ورود سردار اسعد به زندان نمرهٔ یک در روز پنجم فروردین که پاسبان مأمور آن موسوم به حسن آقای سرهنگ او را تفتیش و در سلول نمرهٔ ۸ جا میدهد، چون زندان تاریک بوده و

سردار به پاسبان مزبور می گوید به منزلش تلفون کنند که يك دسته شمع برای او بفرستند و حسن آقا برای انجام این تقاضا و همچنین برای اینکه نام و نشان زندانی را سؤال نموده و در دفتر وقایع داخلی زندان نمرهٔ يك ورود او را ثبت نماید به اتفاق پایور کشیک زندان موقت که در آن موقع عزیز الله حقیقی بوده می آید و موضوع را به او می گوید و پایور مزبور به پاسبان تشدد کرده قدغن می کند که اسم این زندانی نباید در دفتر ثبت شود و احمدی حق نزدیک شدن به پشت در اتاق او و دخالت به کار او را ندارد، و با اینکه کلید قفل در زندانهای انفرادی نمرهٔ يك معمولاً در جای کلید روی در می ماند و در اختیار پاسبانهای داخلی زندان بوده است. پایور کشیک مزبور در همان موقع به حسن پاسبان می گوید که برو و در نمرهٔ ۲۸ را قفل و کلید آن را به دفتر کشیک بیاور، و با این حال برای انجام دستور مزبور تحمل نکرده بلافاصله خود پایور کشیک نامبرده برخاسته به اتفاق حسن آقا بدندان نمرهٔ يك آمده، در اتاق سردار اسعد راقفل و کلیدش را به دفتر کشیک خارج می برد. تا این تاریخ که سردار اسعد به زندان موقت شهر انتقال یافته بود پزشک احمدی محل مأموریت و خدمت و کار روزانه اش در مریضخانهٔ بهداری شهربانی که جای آن بکلی دور از نظمیه سابق و بطوریکه در خاطر دارم مدتی در خیابان مؤدب الملوك و آن حدود واقع بود یا به بیمارستان زندان قصر بوده و بهر صورت بطوریکه دفاتر بهداری زندان موقت هم حاکی است، هیچگاه در زندان شهر مأموریتی و کاری نداشته و اطباء و پزشکیارانی که برای معاینه و معالجه بیماران قسمت های مختلف زندان موقت در آن موقع مأموریت داشته و به نسبت در زندان کشیک داشته و خدمت کرده اند، اسمی آنها در دفتر بهداری این زندان مرتباً ثبت است و گویا طبیب اول این قسمت در آن موقع دکتر جهانبخش نام داشته و در عر حال احمدی هیچ سمتی در آنجا نداشته است. اما پس از انتقال سردار اسعد به زندان موقت، سرهنگ راسخ به نیکو کار مدیر زندان مزبور تذکر می دهد که پزشک احمدی برای

بازدید زندان موقت باید بیاید و مجاز است که زندانی‌ها را سرکشی و مداوا کند و بر اثر این تذکر و دستور در روز ششم فروردین مقارن يك ساعت بعد از ظهر احمدی به زندان موقت آمده به حسین نیکو کار مدیر آنجا مراجعه و به اتفاق او به اتاق سردار اسعد داخل می‌شود و به عنوان معاینه و پرسیدن حال سردار اسعد مدتی با حضور نیکو کار در نزد او می‌ماند.

و چون سردار اسعد از خوردن هر چیزی اندیشه داشته، ممکن بوده است به میوه‌های سر بسته اطمینان کرده بخورد، در آن موقع احمدی يك یا دو عدد پرتقال که به احتمال قوی بوسیله تریق باسوزن مغز آن آلوده بوده است به او می‌دهد سردار اسعد که در آن ساعت شاید مدتها بوده غذائی به او نرسیده بوده است از آن پرتقال می‌خورد و این آمدن احمدی و نیکو کار به اتفاق سردار اسعد، من‌الاتفاق از طرف پاسبانی که در آن روز مأمور داخل زندان نمرهٔ يك بوده در دفتر وقایع داخلی آنجا ثبت و نوشته شده است، اما بدون ذکر از اسم سردار اسعد بلکه فقط شمارهٔ ۲۸ که نمرهٔ زندان او بود ذکر نموده است. پس از خارج شدن احمدی و نیکو کار از آنجا و گذشتن چند ساعتی از حدود ساعت پنج الی ۶ بعد از ظهر همان روز ششم فروردین مجدداً پزشک احمدی برای بار دوم به زندان نمرهٔ يك اتاق سردار اسعد مراجعه نموده، و در این نوبت یکی از پایوران قدیمی شهر بانی موسوم به سلطان جعفر خان که در آن اوقات او را بدون ارجاء شغل مستقلاً بطور موقت و بعنوان بازرسی مأمور زندان قصر بودند با احمدی همراه بوده، و محمد ابراهیم بيك پاسبان هم که از روز بعد از شب ورود سردار اسعد به زندان شهر تا دو روز بعد از فوت او متوالیا در زندان نمرهٔ يك بسر برده، و برخلاف معمول که هر پاسبانی ۲۴ ساعت خدمت کند و ۲۴ ساعت راحتی دارد این شخص بموجب دستور رئیس زندان در این نام قریب يك هفته متوالی خدمت کرده، و مأمور مخصوص اتاق سردار اسعد بوده، نیز با آنها همراه بوده، تفصیل این جنحه بدین قرار است که

پزشك احمدی يك طرف و سلطان جعفر خان طرف دیگر در بالین سردار نشسته‌اند در حالیکه احمدی استکان یا ظرف بر از مایعی را در دست داشته و با اصرار زیاد بدسردار تکلیف می‌کرده است که آن را بخورد، سلطان جعفر خان نیز در این امر اصرار و تکلیف می‌نموده، سردار اسعد از خوردن آن امتناع داشته می‌گفته است حال آنکه بد است. بطوری که قادر به خوردن هیچ چیز نیستم و از وقتی که پر تقال را خورده‌ام حال من بد است و چون می‌بیند سردار از خوردن آن خودداری می‌کند مصمم می‌شوند بزور آن را به او بخورانند و بدین منظور محمد یزدی و کیل را با سه نفر پاسبان مأمور زندان نمره ۲ به آن محل دعوت می‌کنند و آن چهار نفر به اتفاق سردار اسعد می‌آیند و هر قدر به او اصرار و ابرام می‌شود که استکان را از احمدی گرفته بخورد سردار استنکاف و امتناع می‌کند و در این میانه سلطان جعفر خان برای جلب اعتماد اطمینان سردار اسعد به اینکه به ظروف استکان چیز ناسالمی نیست مانند مادرهایی که در موقع دوا خوراندن به اطفال خود آنان را فریب می‌دهند می‌گراید به اینکه استکان را گرفته قدری از محتوی آن را خودش بخورد ولی پزشك احمدی او را از این کار باز داشته و بالاخره بی‌استقامت و پایداری سردار در نخوردن و یأس و ناامیدی حضرات از گرفتن نتیجه کلیه اشخاص مذکور از اتاق سردار اسعد بیرون آمده در راه بروی او بسته و مراجعت می‌کنند. روزهای دیگری تا نهم فروردین می‌گذرد، بدون اینکه واقعه قابل ذکری روی دهد و چیزی که در این روزها شایان دقت و اهمیت است این است که غذای سردار اسعد که کمافی السابق و حسب‌المعمول از منترش به زندان می‌آورده‌اند به او داده نمی‌شده، و حتی از غذای زندان و زندانیان هم به او نمی‌دهند و مطابق امر و دستور سرهنگ راسخ به نیکوکار غذای او را بین زندانیان مستحق تقسیم می‌کرده‌اند، بطوریکه در تمام مدت چهارشنبه‌روز سردار اسعد در



اینجا محبوس بوده غذائی بجز همان پرتقال رور اول که شرح آن ذکر شد به او نرسیده و معلوم است که با این کیفیت و با اضطرابهای درونی و هیجانات روحی که در این روزهای سخت و مخوف سردار اسعد دچار آن بوده تا چه اندازه قوای مزاجی و بدنی او تحلیل رفته و با اینکه آن مرحوم آدم قوی بنیه و نسبتاً تنومندی بود، تعجب نخواهیم کرد و حتی از کسی که در قبرستان تخت فولاد اسفهان سرتابوت او را برای بخاک سپردن جنازه باز کرده می شنویم که جسد او مثل مقوا خشک و لاغر شده بود، بالاخره بطوریکه از مجموع دلایل و اوضاع و احوال منعکس در پرونده و رویهم رفته اظهارات پاسبانان و پایوران داخل و خارج زندان شماره یک مورد بازجوئی واقع شده اند، برمی آید چون معهود گردیده و بر این تبنی شده است که دکتر احمدی در شب بین پنجشنبه نهم و جمعه دهم فروردین پاسی از نیمه شب به عیادت زندانی اتاق شماره ۲۸ یعنی سردار اسعد آمده، و کار او را بسازد از آنجائی که در ورود به محوطه زندان نمره یک هم از طرف خارج که در دالان طویل بین حیاط نظمی و حیاط تأمینات سالن واقع بوده، قفل می شد ولی درهم از سمت داخل بطوری که هنگام ورود به آن می بایستی ابتدا پاسبان مأمور خارج آنجا قفل خارجی درب را باز نموده، و سپس در را بکوبند، تا مأمور داخلی هم قفل داخلی آن را باز کند و نظر به اینکه در مواقع عادی پس از دادن شام محبوسین و گذشتن پاسی از شب که آمد و رفت موقوف و موقع استراحت زندانیان و پاسبان حاضر خدمت در قراولخانه می شده، اگر ضرورتی برای باز شدن درب ورودی زندان نمره یک پیش بینی نمی شده است، به این واسطه در مواقع عادی پاسداران قراولخانه اجازه داشته اند که در آنجا خوابیده و استراحت کنند اما برای شب دهم فروردین بطوریکه در واقع ۵۹ دفتر نگهبانی توقیفگاه ثبت گردیده به دو نفر از پاسبانان مأمور قراولخانه در آن شب که موسوم به اسماعیل و عباس بوده اند امر شده است که از ساعت ۱ بعد از ظهر نهم فروردین تا ساعت ۸ صبح دهم فروردین حتماً بیدار بمانند

و دستور مزبور فقط بدین منظور بوده است که موقعی که پزشک احمدی بعد از نصف شب می آید معطل نشود و به فوریت قفل خارجی در ورود زندان نمرهٔ یک برای او باز شود، چنانکه همینطور هم شده، و پاسی از نیمه شب که احمدی آمده، اسمعیل پاسبان مذکور قفل خارجی در زندان نمره یک را برای او باز نموده، و در را کوبیده اند تا محمد ابراهیم - بیک پاسبان مأمور مخصوص سردار اسعد هم از داخل آن در را باز می کند و در روشنائی چراغ فانوسی که در دست محمد ابراهیم بوده، احمدی به اتفاق او مستقیماً به طرف اتاق سردار اسعد می رود و با کلیدی که ظاهراً در دست احمدی و از پایور نگهبان توقیفگاه گرفته بوده است، در سلول نمرهٔ ۲۸ را باز و با محمد ابراهیم داخل اتاق می شود و پس از ورود به حال چمباتمه در روی زمین کف اتاق می نشیند و کیفی را که در دست داشته روی زمین و مقابل خود گذارده آن را بازمی کند و از محمد ابراهیم یک ظرف آب می خواهد و او فوراً بیرون آمده از دفتر داخل زندان نمره یک نعلبکی را که متعلق به یکی از زندانیان بوده آب کرده نزد احمدی می برد.

و احمدی از کیف خود داروئی در آورده و در آن آب حل می کند و سپس محلول را در سرنگی که از کیف خود بیرون آورده بوده کشیده و به بازوی سردار اسعد تزریق می کند و سردار که از شدت ضعف و ناتوانی ناشی از نخوردن غذا و شدائد و مشقات زندان و آلام روحی قدرت مقاومت نداشته و شاید در آن لحظه مرگ را با آغوش باز استقبال می کرده اند، خود را بدون کمترین مقاومتی تسلیم پنجه مرگبار احمدی می کند و کلماتی چند از قبیل «انالله وانا الیه راجعون» و عبارات دیگری در تحقیقات پرونده منعکس است نیز بر زبان می راند و پس از اتمام عمل، احمدی کیف خود را برداشته با محمد ابراهیم پاسبان از اتاق خارج می شود و در آن را قفل میکنند و نعلبکی آلوده به محلول سمی را احمدی برداشته در حین عبور از کریدور جلو دفتر داخلی زندان نمرهٔ یک می گذارد و به محمد ابراهیم و حسن آقای سرهنگ

و تقی ربیعی که در آن شب پاسبانان داخل نمره یک بودند سفارش و تأکید می‌کند کسی به آن نعلبکی دست نزنند و یا آنرا کاملاً گل‌مال کرده و بشویند. یا از آن صرف‌نظر کرده بشکنند و بدور افکنند و سپس از در زندان نمره یک خارج می‌شود و محمدابراهیم از پشت سر او در را می‌بندد.

پس از رفتن احمدی بطوری که پاسبانان نامبرده ضمن تحقیقات تعبیر کرده‌اند، سردار اسعد به سسکه و خرخر افتاده و صداهائی که ناشی از تشنجات شدید هنگام نزع و بشمارش افتادن نفس و طول مدت شهیق و زفیر در عمل تنفس است از او شنیده می‌شود بطوری که این صداها در کریدور خارج و اتاق دفتر داخلی زندان نمره یک که به اتاق سردار نزدیک بوده، از طرف پاسبان نامبرده بخوبی شنیده شده است و مدت بالنسبه طولانی در حدود دو ساعت این حالت دوام داشته تا در حدود ساعت چهار و پنج بعد از نصف شب صدا بکلی خاموش می‌شود و محمدابراهیم به پشت در اتاق سردار رفته و گوش فرا می‌دهد و چون هیچ صدائی نشنیده و سکوت مرگ‌را احساس می‌کند در مراجعت نزد رفقای خود موضوع را به آنها می‌گوید و سپس با عجله در زندان یک را باز و برای دادن گزارش قضیه از آنجا خارج می‌شود و بطوری که از تحقیقات پرونده برمی‌آید، محمدابراهیم در گذشت سردار اسعد را در آن موقع به عزیزالله حقیقی متصدی کشیک و سپس به محمد صالحان که در روز جمعه از ساعت ۸ صبح کشیک را از عزیزالله تحویل گرفته گزارش داده است و عزیزالله حقیقی قضیه را به سرهنگ راسخ اطلاع داده و ایشان دستور می‌دهد که جنازه را از محبس نمره ۲۸ ببرند در حمام بگذارند تا ماشین متوفیات آمده و از دربی که حمام بطرف مدخل اداره تأمینات دارد جنازه را خارج و به اداره متوفیات ببرند و روی همین دستور کلید اتاق سردار اسعد توسط پایور نگهبان به محمدابراهیم داده شده و جنازه را بدو از آنجا به حمام برده و روی تخت حمام گذارده‌اند و پس از مدتی در حدود ساعت ۹ صبح روز

جمعه دهم فروردین اتومبیل نعش کش از متوفیات آمده و جنازه را محمدابراهیم و عزیزالله حقیقی و جعفرنجفی و بعضی دیگر از حمام خارج کرده و از دربی که در آن حمام بطرف در اداره تأمینات سابق در خیابان سپه فعلی داشته آن را بیرون برده در اتومبیل نعش کش قرار می دهند در این موقع با اینکه روز جمعه و تعطیل بوده و آقای راسخ به زندان موقت آمده و در دفتر آنجا در پشت میز صاحب منصب کشیک نشسته، هم در قسمت قبل از ظهر و هم در قسمت بعد از ظهر آن روز به انجام امور ادارات پرداخته است و اقدامات قابل ذکری که به دستور ایشان در این روز بعمل آمده، یکی این است که به توسط محمد صالحیان پایور مسئول نگهبانی آن روز به پاسبان حسین ولی زاده ابلاغ گردیده که جنازه سردار اسعد در ماشین متوفیات مقابل در تأمینات است و پاسبان نامبرده مأموریت دارد که جلوی ماشین نشسته به اداره متوفیات برود و جنازه به کسان متوفی و خانواده او که قبلاً به ایشان تلفن شده و تا موقعی که خود او به آنجا برسد آنها هم خواهند رسید تحویل بدهد و حسین پاسبان این مأموریت را به همین نحو انجام داده است و اقدام دیگری که می کنند این بوده که به خانه سردار اسعد از زندان تلفن می شود که سردار در محبس فوت کرده و نعش او را به غسلخانه برده اند برای تحویل گرفتن و دفن آن به غسلخانه مراجعه کنند، اعمالی که برخلاف معمول و مقررات در آن روز از اقدام به آن خودداری شده ثبت نکردن واقعه فوت سردار اسعد است و هیچ یک از دفاتر زندان موقت و اطلاع دادن به طبیب قانونی برای معاینه جسد متوفی و صدور جواز دفن بطوری که کلیه مأمورین زندان گواهی داده اند که از صبح روز دهم فروردین تا ساعتی که جنازه را در ماشین متوفیات گنارده و برده اند هیچکس برای معاینه آن در زندان حاضر نشده و آن را معاینه ننموده است اما چنانکه معلوم می شود در اداره متوفیات بنا به معمول مدرکی برای جواز دفن جنازه مطالبه شده و چون قهراً دریافت و بدست آوردن چنین پروانه ای از کسی جز پزشک